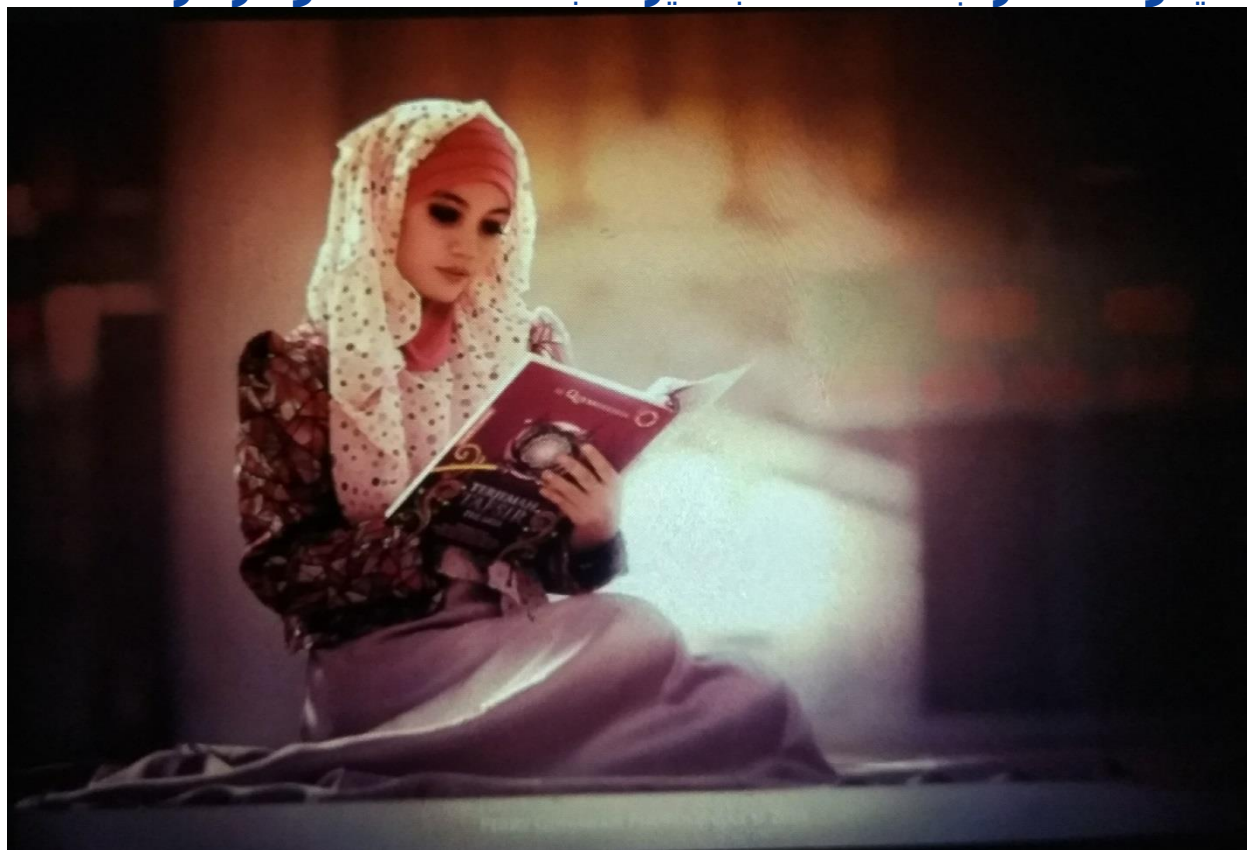


آیا واقعا اعراب مسلمان به ایران باستان تاخت و تاز کرده اند؟



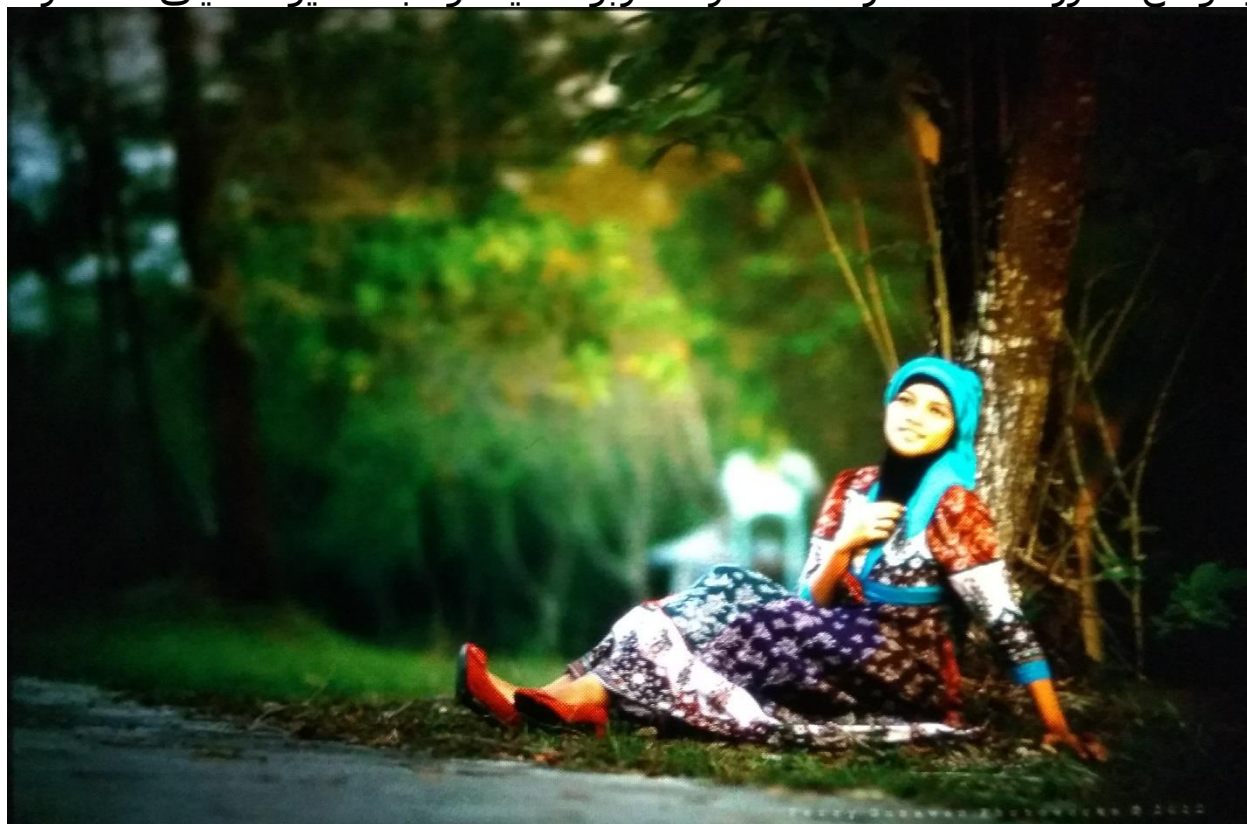
"کلمبو" یک سریال پلیسی امریکایی است که در دهه ی 1970 یعنی زمانی ساخته شد که آشوب های فرهنگی در حال افزایش بود و سریال، تناقض های آن را به خوبی نشان میداد. در یکی از قسمت های این سریال، یک خواننده ی مذهبی سبک روستایی را میدیدیم که در بیرون بسیار مشهور بود ولی زندگی خانوادگی خوبی نداشت. همسرش زنی بود که با او روابط آزاد برقرار کرده و بعد چنان شرمسار شده بود که برای تقلیل گنااهش با مرد ازدواج کرده بود و برای جبران گناه، با پول کنسرت های مرد میخواست یک کلیسا بسازد. مرد البته راضی نبود ولی زن برای وادار کردن مرد به حق السکوت، دختری مثل خودش را که از رابطه ی آزاد با مرد دچار احساس گناه شده و به مذهب پناه برده بود زیر پر و بال گرفته و از او به عنوان یک برگ برنده برای ترساندن مرد استفاده میکرد. مرد برای خلاص شدن از دست این دو زن، آنها را در یک تصادف ساختگی کشت و برای این کار، اول آنها را با قهوه ی آلوده به ماده ی مخدر بیهوش کرد. همین یکی از دلایل شک پلیس به موضوع بود. چون همانطورکه در فیلم به صراحت بیان میشد، آن زن ها به دلیل اعتقادات مذهبی شان لب به الکل و مواد مخدر نمیزدند.

آنچه در اینجا بیان شد درواقع آشکارکننده ی یکی از تناقض های مهم یهودیت و مسیحیت یهودی تبار نیز هست. چون این مذاهب نگاه مثبتی به نوشیدن الکل ندارند ولی اغلب در مراسم مذهبی شان می گساری صورت میگیرد. به همین دلیل بعضی از کشیش ها حاضر به تایید اسلام و دنباله روی محمد پیامبر اسلام از موسی و عیسی مسیح شده اند چون میگویند قوانین اصلی شرع اسلام همه قوانین موسایند و علاوه بر آن، شرع اسلام، قانون نصفه-نیمه ی نادرست بودن شرب خمر را جدی کرده و نوشیدنی های الکی را ممنوع کرده است. در مقابل، کشیش هایی که حاضر به پذیرش الهی بودن اسلام نیستند بعضی منابع خاخامی را برجسته میکنند که مطابق آنها ممنوعیت شرب خمر نه یک قانون الهی بلکه یک ممنوعیت معمول در بین بسیاری از مردم پاگان (به اصطلاح مشرک) بوده است و محمد ممنوعیت الکل را از مشرکین اخذ کرده است نه از یک قانون الهی. شاید بسیاری از جوانان امروز ندانند. ولی در دهه ی 1370 شمسی و در آستانه ی ظهور نهضت اصلاحات، زمانی که اسلام در ایران مورد احترام قریب به اتفاق مردم بود، بعضی منتقدین قوانین شرعی، از همین شگردهای کشیشی برای تقلیل تقدس موضوعات استفاده میکردند. مثلا دکتر سروش در شماره ی پنجاه و نهم مجله ی زنان در مصاحبه ای تحت عنوان "قبض و بسط حقوق زنان" مطلبی را درخصوص حجاب زنانه عنوان میکند که اخیرا مجله ی اندیشه ی پویا (شماره ی 84: خرداد 1402) آن را تحت عنوان «سروش: مسئله



ی پوشش زنان جنبه های اسطوره ای هم دارد.» آن را بدین شرح بازنشر کرده است.:

«به گمان من، مسئله ی حجاب و پوشش برای زنان صرفاً محتوای اجتماعی، حقوقی یا اخلاقی ندارد بلکه جنبه های اسطوره ای هم دارد. یعنی پوشیده بودن زنان، دور نگه داشتن آنها از صحنه ی حیات اجتماعی، برقراری نوعی ارتباط ویژه با آنها و رازآلود دیدن وجود آنان از رمزهای اسطوره ای خبر میدهد. به گمان من، این موضوع حتی در اسلام و حقوق اسلامی هم دیده میشود. شما میدانید که در جامعه ی مسلمانان، زنان برده و زنان غیر مسلمان حکم حجاب ندارند؛ حکم حجاب فقط برای زنان آزاد است. پاره ای از متفکران و فقیهان ما ازجمله آقای مطهری استدلال کرده اند که حجاب حافظ عفت زن یا حافظ عفت اجتماعی به طور کلی است. حال این سوال پیش می آید که چگونه حضور کنیزان بی حجاب یا زنان اهل کتاب در جامعه ی اسلامی که تعدادشان کم هم نبود، هیچ گونه بی عفتی در سطح جامعه پدید نمی آورد؟ بلی، عفت از مفاهیم اخلاقی است و به معنای این که زن زن باشد و مرد مرد، و اختصاصی هم به زن ندارد. اما این که چگونه میتوان با وضع مقررات، عفت را حفظ کرد، مربوط میشود به شیوه هایی که هر





۱۰۶۵ پسند

iran_painting نام اثر: بانوی قاجاری
نگارگر: هادی تجویدی (۱۳۱۸-۱۲۷۲ ش)



زمانه ای برای خودش برمیگزیند و عرفی که در هر دورانی رایج است، به همین سبب، باید به همه ی احکام، هم به چشم عرضی نگاه کرد، هم به چشم اسطوره ای، و از آنها اسطوره زدایی نمود.»

وقتی میگوییم حجاب زن مخصوص زنان محترم و برای «رازآلود دیدن وجود آنان» و درک «رمز های اسطوره ای» است، یعنی این که داریم درباره ی پیدایش حجاب در جامعه ای صحبت میکنیم که در آن زنان محترم انعکاس وجودهایی الهیند که برای این که مردان آن وجودهای الهی را درک کنند باید زنان در مقابلشان موقر و مرموز باشند. پس طبیعتا این موجودات الهی همان بعلات ها یا الهگانند که چندان بازتاب آشکاری در مذاهب ابراهیمی ارتدکس ندارند و نمیتوانند دستور یهوه ی ضد زن و مردانگی پرست مبنی بر با حجاب بودن زنان در مذاهب یهودیت، مسیحیت و سپس اسلام را تایید کنند. درواقع فروش و همفکرانش در جامعه ای که مردمش همه کار را فقط به گمان این که فرمان خدا است اجرا میکردند، میخواستند وانمود کنند که بعضی چیزهایی که تا حالا مقدسند را نه به خاطر این که فرمان خدا است بلکه فقط به خاطر این که متعلق به کفار و مشرکینند باید کنار گذاشت. طبیعتا این روش امروزه و بعد از طلوع کورش پرستی از اوایل دهه ی 1380 دیگر موضوعیت ندارد. از آن زمان و کم کم «خواست زنان» و نه «نگرانی از بابت ناراحت شدن خدا به سبب محجبه بودن زنان به قانون بعضی مشرکین» مهم شده است. تازه



برگشته ایم به شعر «کفن سیاه» میرزاده ی عشقی که داخلش شرح میداد چطور همه ی زن های ایران را مرده هایی در صحرایی یافته است که عرب ها وقتی به ایران حمله کردند رویشان کفن سیاه کشیده اند. منظور عشقی از کفن سیاه، همان چادر سیاهی است که ناصرالدین شاه قاجار به تقلید از لباس سیاهی که ملکه ویکتوریا تن زن های انگلستان کرده بود، بر سر زنان خودش کشید و تازه زورش هم فقط به زنان شهری رسید و در روستاها زن ها هنوز لباس های رنگارنگ داشتند و گویا عشقی دانشمند هیچ کدام از اینها را نمیدانست. خیلی حیف است که همه موقع عربده کشیدن برای نجات زنان، نمیگویند دارند از میرزاده ی عشقی تقلید میکنند؛ نه فقط به خاطر این که میرزاده ی عشقی دنبال یک مستبد فرزانه در مایه های داریوش کبیر برای ایران بود ولی مستبد فرزانه ای که اسمش رضا شاه بود و خود را داریوش زمان میخواند خود میرزاده ی عشقی را کشت، بلکه به خاطر این که به یاد بیاوریم ایران باستان 1400 ساله ی عشقی که او فکر میکرد عرب ها فقط آن را با گذاشتن چادر بر سر زن ها تبدیل به بیابان کرده اند فقط کمی قبل از تولد عشقی تمام شده بود. وقتی عشقی به عنوان یکی از معدود ایرانی های باسواد زمان خودش، در آستانه ی به قدرت رسیدن رضا شاه، آنقدر با تاریخ خودش بیگانه بود که وقایع پشت سرش را به گردن آدم های 1400 سال پیش می انداخت فقط به خاطر این که یک



۱۴۵ پسند

.amsaadati_official

👉 «نخستین کوشش‌های خوب» برای پیشرفت تهران، از همان روزگار قاجار، در دوره ناصرالدین شاه آغاز شد؛ «نخستین نادانی‌ها» هم!

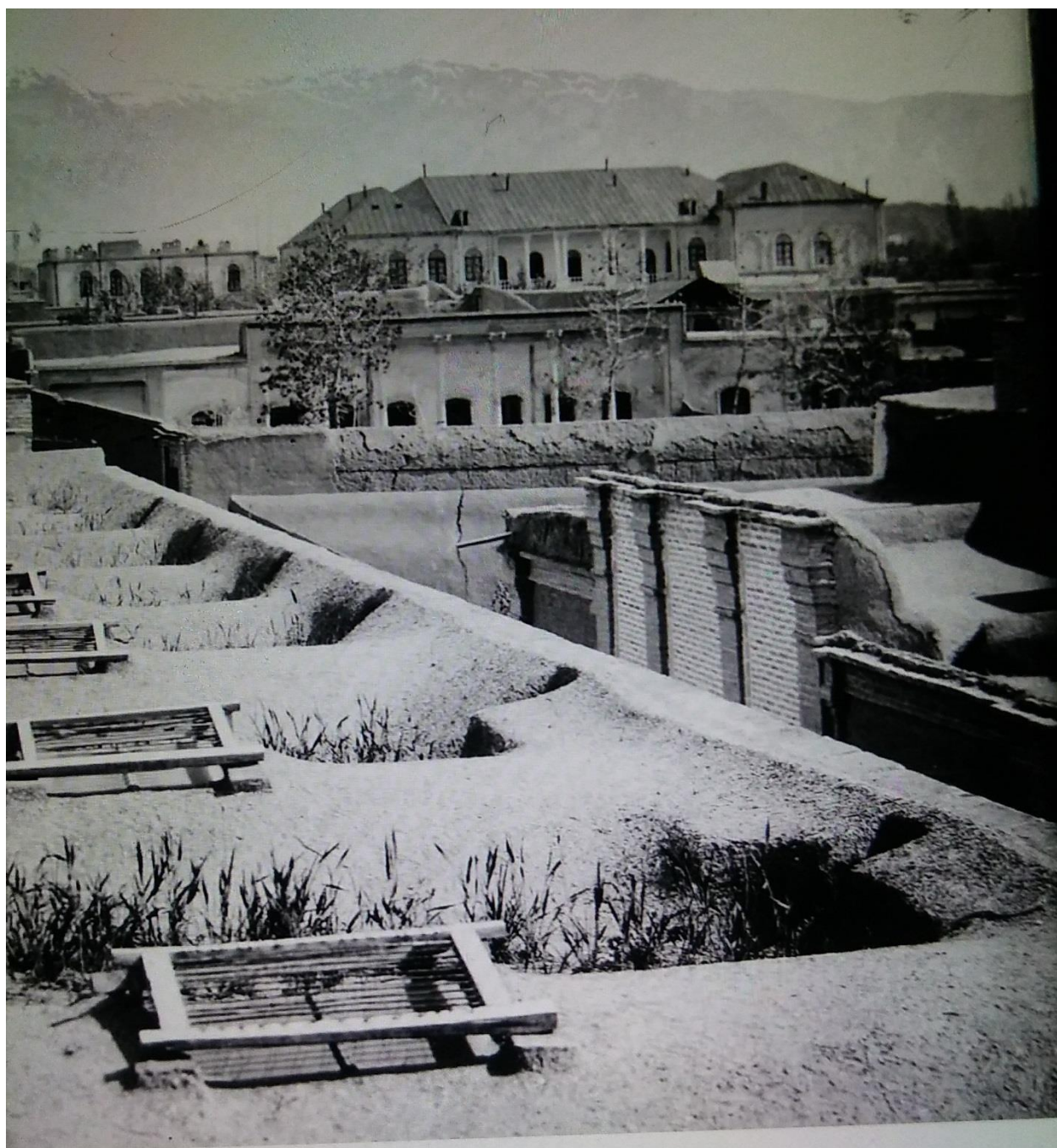


مشت آدم بی هویت به او گفته بودند باید در مقابل حرف های غربی ها همانقدر کر و کور باشد که عوام در مقابل حرف های آخوندها، چه انتظاری میتوان از مردم این زمانه داشت که صد سال است دروغ های مزبور در کشورشان نهادینه و عادی شده اند. واقعیت این است که برخلاف آنچه عشقی میپنداشت انتظار او برای احیای خرابه ی ایران توسط یک داریوش دیگر، ابتدا با انتظار مهدوی شیعیان زمانه اش بیگانه نبود. اگر او وقایع پشت سرش را 1400 ساله میدانست برای این بود که فکر میکرد باید به اندازه ی عمر حضرت مهدی طول بکشد تا کسی بیاید و سرزمین مقدس ایران را احیا کند و خون خود عشقی را در این راه بریزد. آنهایی که احیای تقدس و سروری ایران را پیش میکشیدند خوب میدانستند چرا این تز روی ایرانی ها جواب میدهد. بازگشت ایران باستان، کپی بازگشت اسرائیل قهرمان زمان حضرت سلیمان بود. اسرائیل به دست بابلی ها و آشوری ها و به قهر الهی نابود شده بود ولی قرار بود در آینده توسط مسیح احیا شود و دوباره بر جهان سروری کند. امام زمان شیعی هم زیاد با این مسیح فرق نداشت. نکته این است که کورش که عشقی او را به نام یونانیش سیروس میشناخت، فرمانروای پارسیان است که یک دفعه در مقام "مسیح" اشعیا با فتح بابل و آزادی یهودیان، آنها را دوباره به سروری رسانده بود و میشد گفت فارس - که همیشه با ایران برابر میشود- همان اسرائیل نوین است. پس



سقوط موقتی پارس توسط عرب های اهریمنی، چیزی جز نسخه ی دوم سقوط موقتی حکومت یهودا توسط بابلی ها نیست و در هر دو مورد قرار است «پایان شب سیه، سفید» باشد. اما این که تاسیس اسرائیل دوم توسط پارس باید با فتح بابل که در عراق است و یهودیان در آنند ممکن شود دلیل خود را دارد.

به نوشته ی سرهنگ فورلانگ انگلیسی، یکی از صورت های عبری نام عراق، "پرو آک" است یعنی پهنه ی ناظران. ناظر در اینجا "یر" یا "ایر" است که گاهی "ار" هم تلفظ میشود. ایرها یا ناظرین، همان فرزندان فرشتگان یهوه از زنان زمینی هستند که انسان هایی دارای کیفیات فراطبیعیند و با خدایان باستان تطبیق میشوند. این انسان ماندگی اینها بیشتر ناشی از فلاحین یا عرب های کشاورز شمال غربی عربستان است. آنها پیروان ایلو یا اله یا الله هستند که همان ال کنعانی است که در ادبیات یهود گاهی خود یهوه است و گاهی دشمن او. برخلاف مردمان شمالی تر بین نبطیه ی پطرا تا کوه های طورس که بعلم یا فرشتگان را واسطه ی انسان و خدا میکردند، فلاحین از ارواح انسان های درستکار و



۱۴۵ پسند

.amsaadati_official

«نخستین کوشش‌های خوب» برای پیشرفت تهران، از همان روزگار قاجار، در دوره ناصرالدین شاه آغاز شد؛ «نخستین نادانی‌ها» هم!



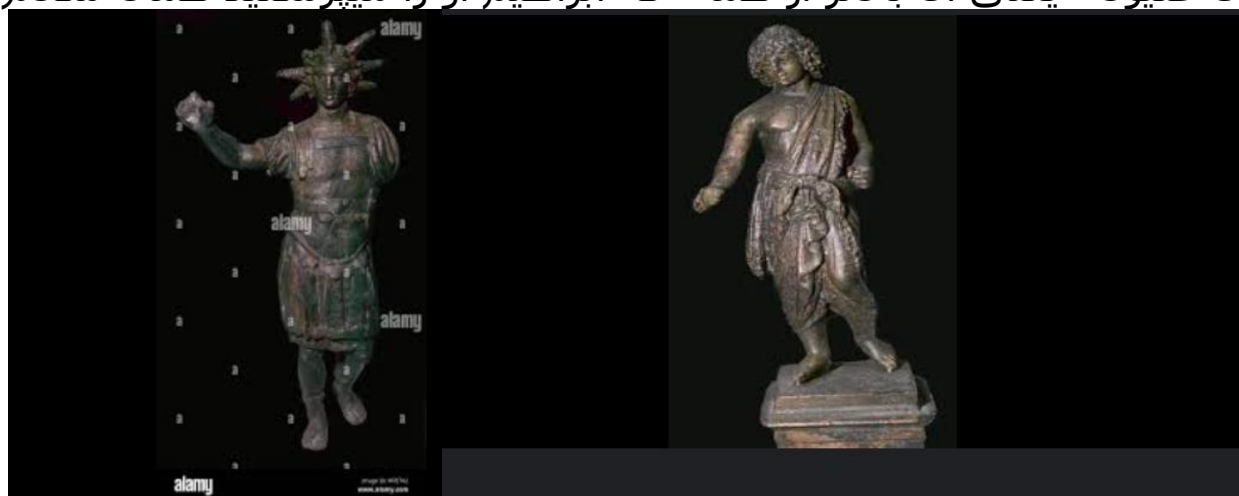
El Deir Petra, 1839.

(The Deir Petra, 1839.)

David Roberts

وارسته یاری میطلبیدند و مقابری برای آنها میساختند و آنها را عبادت

میکردند. "بدوین" یا بدوی های کوچ نشین هم در هر جا که بودند به نزدیک ترین مقابر به عنوان "قبله" نماز میگزاردند. این معابد از سنگ ساخته میشدند و به دلیل نامیده شدن سنگ به "ار" یا "حار"، موجودات مقدس دیگری که این اسم را داشتند از جمله شیر (اسد)، درخت، و خود ناظرین یاد شده نیز کیفیت اسطوره ای خود را به صاحبان مقابر میبخشیدند و کم کم آنها به حد بعل های شمالی تر توسعه می یافتند و نسبت به عاشره ها یا بعل های ماده نقش های مکمل پیدا میکردند. در قدرت نشان دادن، کیفیت بدوین را می یافتند و این باعث میشد تا به سبب متولد شدن از عاشره، با "بدوین" دیگری مطابق شوند که مفهوم تازه به دنیا آمده دارد (از ریشه ی "بطن" به معنی شکم) و در عبری و کلدانی، "بکر" هم نامیده میشود. او همان یهوه ی متولد شده به صورت انسان و تحت نام مسیح است که ظاهرا در اصل خود، تموز پسر لخم بوده که تحت نام میترا، خدای خورشید هم هست. تموز مثل مسیح یک ایزد میرنده و از نو زنده شونده است و در حالت مقتولش که هبوط کرده به جهان زیرین است، تموز به "ایرکالا" خدای دوزخ تبدیل میشود که همان شیطان مسیحی است. ایر کالا را میتوان به ناظر دوزخ معنی کرد. در حالت بکر یا نوزاده، او "سلام" یعنی صلح است که یبوسی ها او را در شخم عبادت میکردند و اتفاقا قبر یوسف هم همانجاست. جالب این که نام یوسف هم به قول فورلانگ، شکل دیگری از نام یهوه است. اسلام که مذهب پیروان محمد است، از برابر گرفتن سلام با الله ریشه گرفته است. اما قبل از پیروان محمد، این سامری ها بوده اند که چنین کردند وقتی اورشلیم را شهر شلیم، و شلیم را برابر با سلام خواندند و گفتند ال علیون - یعنی ال بالاتر از همه- که ابراهیم او را میپرستید همان سلام



Statuette of Adonis-Tamuz Statuette of Adonis-Tammuz. Artist: Unknown'



Adonis And His Court
Fine Art America

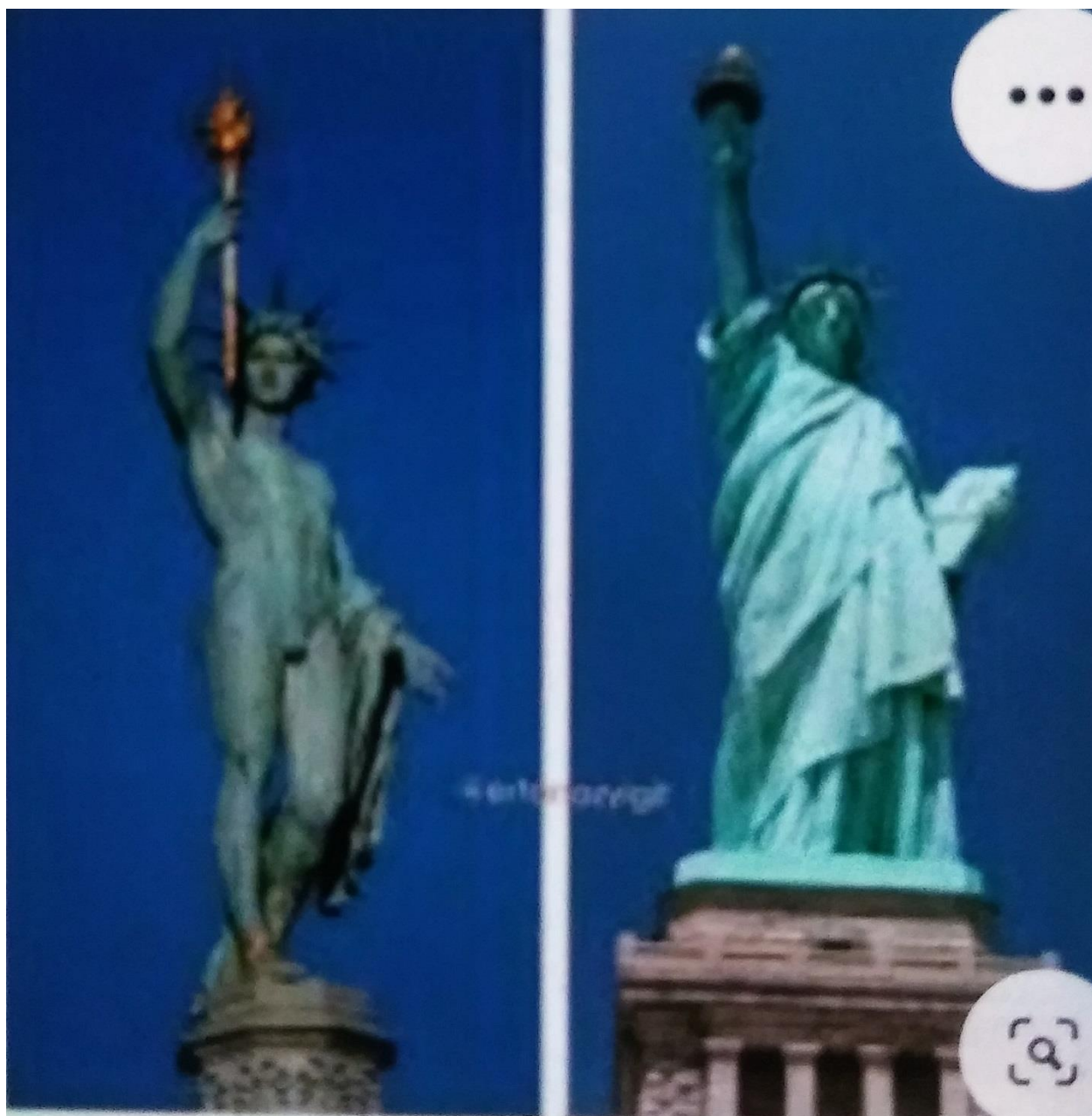


Tammuz (Bacchus)



خدای ملکی صدق در اورشلیم است و باید یهوه را با سلام تطبیق نمود





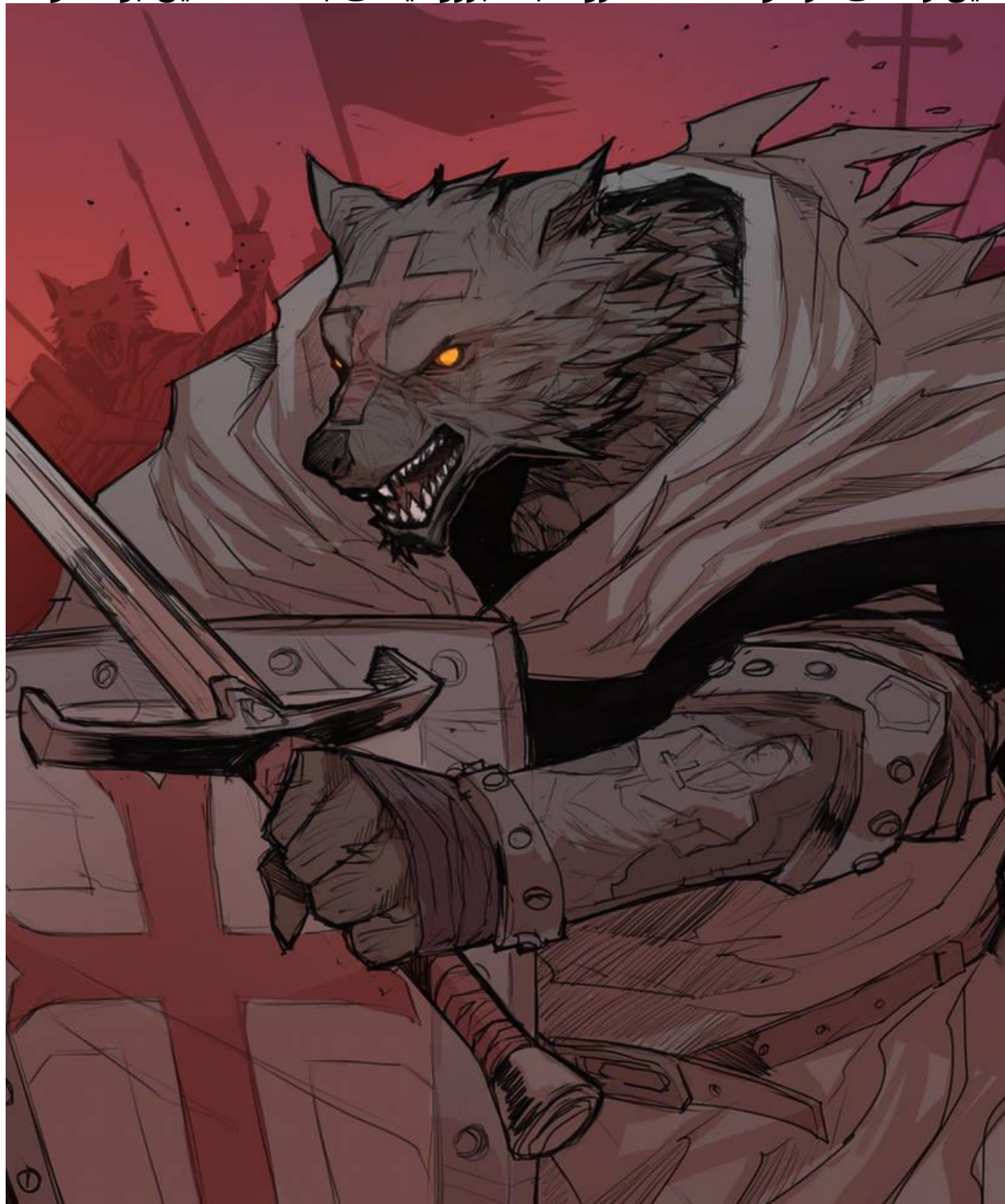
چنانکه اهالی حلب، شهر خود را دارالسلام نامیده و آن را اورشلیم اصلی میپندارند. سامری ها پیرو این عقیده انسان را نیز میرنده و از نو زنده شونده خواندند و از عقیده ی رایج یهود که پاداش و عقاب اعمال را به همین دنیا محدود میکرد دست کشیدند و به یک عقیده ی سوری روی آوردند که بر اساس آن، دو فرشته به نام های نکیر و منکر، اعمال انسان را یادداشت میکنند تا در دنیای دیگری پس از مرگ، به حساب او رسیده شود. بدین ترتیب، سامری ها معبد جدیدی موسوم به "العمود" در کوه های گریزیم ساختند و کوه مربوطه را موره گرفتند به نام موریاه کوه

مقدس اورشلیم که در اسلام تبدیل به مروه از کوه های مقدس مکه شده است. این معبد که قرار بود رقیب اورشلیم قبلی شود توسط یهودی های ارتدکس نابود شد. اما اعتقادات سامری ها که بیشترشان از کوئیم یا کوئایی ها بودند در کوئای عراق با موفقیت بیشتری توسعه یافت. در آنجا تورانی های سامی شده از عقاید کوئیم استقبال کردند و آنها را مربی خود گرفتند و به نام کوئا، ختایی یا ختی یا حتی نام گرفتند و عقاید کوئایی را از طریق دیگر سکایان تا شرق دور گسترده کردند. ختی ها و حتی ها را در آشوری "خاتی بی" یا "خاتی بی" نیز مینامیدند که این لغت تبدیل به ائیوپی شد و چون اکثر کوئاییان سیاهپوست بودند لغت ائیوپی نیز به معنی سرزمین سیاهان درآمد.:

"rivers of life": v2: james forlong: green press: 1883 :P571-7
به طرز شگفت انگیزی، پیوندگاه پارس های فاتح بابل با یهودی های عراق، همین کوئایی شدن سکاهای ترک تاتار است. قوم پارس را اروپاییان در قرون وسطی معمولاً با سکاهای ترک و قبایل تحت اشرافیت سکایی چون اسلاوها و ژرمن ها تطبیق میکردند. اما اختصاص دادن آنها به ایرانی ها بیشتر کار روس ها بود که جانشین ترک ها در روسیه شدند و به دلیل نفوذشان در ایران دوران قاجار که به لحاظ نظامی کاملاً تحت کنترل قزاق های روس بود لغت پارس را بیشتر به ایران که آن هم حکومتی ترک داشت اطلاق کردند. آنها لغت پارس را به



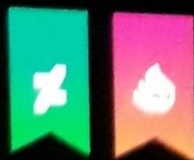
بوریس تعبیر میکردند که فرم روسی کلمه ی ترکی بوری به معنی گرگ بود چون گرگ توتم ترک ها بود. از طرفی بیشترین برخورد روس ها با ایرانی ها در ایالت ترک نشین آذربایجان بود که بسیاری از مردمش به دلیل زندگی در کوهستان معروف به "برزو" یعنی بلندی نشین بودند و





Naia-Art
Sep 16, 2024

+ Watch



-= Spirits of past =-

★ 343

💬 15

👁 276.5K



3



برز با بوریس نزدیکی آوایی داشت. اما تلاش انگلیسی ها و پیروان دستگاه فراماسونری آنها در دیگر کشورهای اروپایی برای احیای کتاب مقدس یهودی-مسیحی بود که به مفهوم فارس یا پارس، مفهوم جدیدی بخشید. آنها برای اثبات حقانیت داستان های کتاب مقدس که مدتی بود مورد تردید دانشوران اروپایی قرار گرفته بود اقدام به کشف سرزمین ها و قوم های نامبرده در تورات در باستانشناسی خاور نزدیک یعنی محلی نمودند که با صهیونیست ها بر سر تاسیس دولت جدید یهود در آنجا به توافق رسیده بودند. اولین تلاش های اروپاییان روی کشورهای عربی و بستان مصر و بابل و آشور و کنعان باستان به ریش آنها متمرکز بود. سر آخر وقتی به ایران رو کردند که نیاز شد یک قوم پارس از آنجا به بابل حمله کند و یهودی ها را نجات دهد. طبیعتا تمرکز اصلی روی خرابه هایی در خوزستان و شیراز متمرکز شد که نوعشان به خرابه های عراق نزدیک بود و اتفاقا در همسایگی آن هم قرار داشتند. البته این فارس ها نباید با ترک ها تطبیق میشدند که رقیبان عثمانی انگلیسی ها به زبان آنها تکلم میکردند. بنابراین تخیل شد یک زبان ناشناخته که توسط ترک

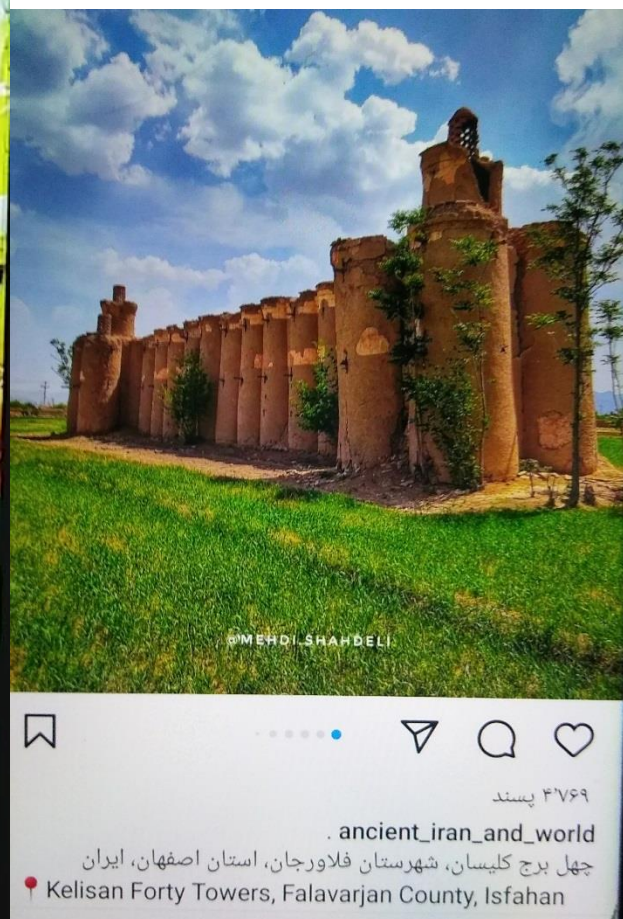


ها در هند و ایران و افغانستان و ترکیه ی عثمانی رواج یافته، باید زبان یک قوم کهن تر باشد که همان پارس ها یا فارس های باستانند.



gettyimages
ideabug

*Fronts of Sepulchral Monuments. excavated
in the rocks near Persepolis.*



انگلیسی ها برای اثبات این فرضیه، شروع به کشف نوشته های فارسی اسلامی کردند. اما امتیاز باستانشناسی در ممالک محروسه یا همان ایران دوره ی قاجار در اختیار فرانسوی ها بود. آنها بیشتر روی شوش خوزستان متمرکز شده بودند ولی وقتی در زمان تاسیس دولت مدرن رضا شاه، قرار بر برجستگی هرتسفلد یهودی آلمانی در ایران شد، فرانسوی ها نارضایتی خود را ابراز کردند. قرار بود هرتسفلد، تخت جمشید در نزدیکی شیراز را که با پرسپولیس (به یونانی یعنی شهر پارسیان) در نوشته های یونانی تطبیق شده بود بازسازی کند. فرانسوی ها فقط به شرط حضور یک معمار فرانسوی به نام "آندره گدار" در کار بازسازی، حاضر به قبول سپرده شدن تخت جمشید به یک آلمانی شدند. واضح است که اهمیت معمار در این داستان باید به نوعی مرتبط با تصمیمات قبلی ای که فرانسوی ها برای چگونگی اختراع معماری و مجسمه سازی ایران باستان کشیده بودند باشد. اما مرموزترین بخش این موضوع، سابقه ی توصیف خود پرسپولیس در سفرنامه های دروغینی است که پیشتر، اروپاییان برای سابقه دار بودن حکومت



استبدادی رضا شاهی در ایران مدرن ارائه کرده بودند. در بعضی از این سفرنامه ها مثل سفرنامه ی لاسو، پرسپولیس خود شهر شیراز است و به نظر میرسد تنها از پایان قرن 18 بین این دو فرق قائل شده اند. از طرفی گمانه هایی هم درباره ی تطبیق پرسپولیس با اصفهان وجود داشت. اصفهان صدورگاه اصلی نوعی فلسفه ی صوفیانه به تهران پایتخت قاجارها بود و به نظر میرسید آنجا باید محل اصلی دانش فارسی یا پارسی باشد که از نوع صوفیانه تشخیص داده شده بود. حتی سلسله ی شاهان سابق اصفهان را هم صفوی یعنی صوفی نامیده بودند. قاجارها را عاملان نابودی بنا های باشکوه دوران صفوی خوانده بودند که رضا شاه مجبور شده بود همه ی آنها را بازسازی یا بهتر است بگوییم اختراع کند. اما درنهایت نقش قاجارها در این تخریب، غیر جنگی خوانده شد و درعوض افغان ها عاملان نابودی مستقیم اصفهان خوانده شدند. این هم دلیل داشت. اشرافیت افغان از هزاره ای های ترک بودند که نامشان درست مثل عنوان غزر یا قجر (قاجار) از ریشه ی نام ترکان خزر است؛ شعبه ای از قزاق های یهودی روسیه که سلاطین عثمانی هم از نسل آنها بودند و تصور میشد قبیله ی قاجار به همراه قبیله ی افشار از ترکیه ی عثمانی به ایران و افغانستان رانده شده بودند. افغان ها صاحبان اصلی بخش عمده ی مملکت سابق خراسان دانسته میشدند و از قضا یک نسخه ی قرن هجدهمی تیمور لنگ هم تحت نام

Home > Art Styles > Baroque > Rembrandt van Rijn
> The Persian, 1632., 1632.





سهروردی در عبارتی که طین شیعی دارد و شارحان وی نیز بدان تصریح کرده‌اند، می‌نویسند: «گاهی پیشوای مثاله چیزه، آشکارا، پدیدار است و گاهی نهان است، و او هموست که «قلب» است خوانده‌اند. ریاست از آن اوست، هرچند در نهایت گمنامی باشد. و اگر سیاست به دست وی قرار بگیرد، زمانه نورانی خواهد بود، و اگر زمان از تدبیر الهی عاری گردد، تاریکی‌ها چیره خواهند شد» (سهروردی، ج ۲، ۱۳۷۲، ص ۱۲).

سهروردی در این عبارت بر سلسله سزی و پاینده حکیمان که بر محور «قلب» شکل گرفته است، تأکید می‌ورزد و این همان مفهومی است که کرین در آثار مختلفش از آن به «سلسله العرفان» تعبیر می‌کند. و این همان فکرت «دایره ولایت» در تشیع است. بدیهی است که چنین تصور رفیعی از سیاست و سیاست‌ورزی، چونان معارضه‌ای در برابر هر قدرت دنیوی مطرح می‌شود. از این وجهی چنین اندیشه، هم اندیشه‌ای انقلابی به نظر می‌رسد، و هم حکایت از نوعی «تشیع مخفی» در فلسفه سهروردی. اما این اندیشه ژرفایی بسیار فراتر از این دارد. تبار قدسی این حکیمان و سلسله آنان از جنس خاندان‌های دنیوی و برخوردار از قدرت سیاسی که درگیر رقابت با دیگر قدرت‌ها شود و بر سر قدرت با آنها بستیزد، نیست؛ فهم این تفاوت هم چندان آسان نیست. چگونه ممکن است کسانی که همه چیز را از منظر «اراده قدرت» می‌نگرد، فهمی از آن بتوانند داشت. «اولی شاید دقیقاً فکرت چنین تباری که کاملاً غایتانه و روحانی است، در نظر این صاحب‌قدرت‌ان که افق دیگری جز همین افق که در صحنه تراجم جاه‌طلبی‌های مضحک قدرت دنیوی است، تصور نمی‌توانند کرد، فکرتی به مراتب خطرناک‌تر و هول‌انگیزتر است» (کرین، ج ۲، ۱۴۰۱، ص ۸۷).

اگر سیاست به دست چنین حکیمی قرار بگیرد، زمانه نورانی خواهد شد؛ زیرا او به یمن برخورداری از عهلم راستین و عمل بر طبق آن، علم، عدل و حکمت و اخلاق پسندیده را گسترش دهد. قطب‌الدین شیرازی، نمونه چنین حکومتی را حکومت پیامبران، کومرث، فریدون و کیخسرو می‌داند. حکومت پادشاه - پیامبرانی چون داوود و سلیمان - در کتاب مقدس و قرآن کریم نمونه چنین حکومتی است. حکومت آنان، حکومتی رازآلود است و به یمن سطره‌ای که ابتدا بر نفس خویش داشته و نیز قدرتی ماورائی برای تصرف در آفریده‌های خداوند به دست آمده است؛ برای مثال قرآن کریم درباره سلیمان - می‌فرماید: «قال رب اغفر لی و هب لی ملکا لایینی» لاجد من بعدی انک انت الوهاب؛ گفت پروردگارا، مرا ببامرز و به من پادشاهی عطا کن که پس از من هیچ کس را نرسد، به راستی تو بسیار بخشنده‌ای؛ فسخرنا له الريح تجري بامره وراءه و اصحاب، و الشیاطین کل ثاء و غواص، و آخرین تقریر فی الاصفاد: پس باد را رام او ساختیم که به فرمانش هر جا که می‌خواست، به نرمی روان می‌شد. این «سفر» را، هر کجا و غواص، و دیگران را به هم بسته در زنجیرها» سلیمان - از خداوند خواست «پادشاهی» به من عطا کن که پس از من با همراه بود. او می‌خواست آن پادشاهی را متناسب با تألهی که خود بدان متحقق بود، حاصل کند و این تأله با «تقرده خاص او بود، و بنابراین ممکن نبود که کسی در آن با او شریک شود، این موهبت و معجزه‌ای مختص به او بود. آن پادشاهی که به حیث آفاقی به او داده شده بود، به دلیل تأله او و متناسب با تألهش به برکت پادشاهی او بر نفس خویش، پادشاهی او در ساختن انفسی، از آن برخوردار گشته بود. به تعبیر ناصرخسرو قیادیانی «چون پادشاه تن خویش گشتم / اگرچند لشکر ندارم، امیرم». آن قدرت بر باد، جتیان و شیاطین نیز از برکت همین بود. از این روی عبدالرزاق کاشانی در تفسیر انفسی آیات فوق می‌نویسد: «باد هوس را رام ساختیم که به خواست او هر جا که می‌خواست، به نرمی بدون سرسختی و سرکشی روان می‌شد، و شیطان‌های جتی دنیوی یعنی همان قوای نفسانی، هر یک چونان بیا، برای ساختن پناه‌های اعمال بخردانه و عادلانه و چونان غواص در دریا‌های عوالم قدسی و هیولانی، برای استخراج مرواریدهای معانی کلی و جزئی، و احکام عملی و نظری، در خدمت او قرار داشتند، و دیگران، یعنی دیگر قوا در زنجیرهای حدود شرعی و ریاضت‌های عقلانی به هم بر بسته بودند» (زک، نصر، ج ۲، ۱۴۰۲، ذیل تفسیر آیات فوق). از این روی شرط تأله برای صلاحیت ریاست معنوی، نشان می‌دهد که حکومت چنین حکیمی، اگر در واقعیت بشری محقق شود، از جنس حکومت‌های متعارف نخواهد بود. این حکومت از آن کسی است که سلیمان‌وار «زبان مرغان» می‌داند و «لغت موران» را درک می‌کند (نمل، ۱۹-۱۶). به تعبیر مولانا:

منطق الطیران خاقانی صداست
منطق الطیر سلیمانی کجاست؟
تو چه دانی بانگ مرغان را همی
چون ندیدی سلیمان را دمی
(مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۷۵-۳۷۹)

این همه اهمیت و جذابیت مهدویت در تشیع دوازده امامی برای کسی مانند کرین به دلیل آن است که امام غایب - نمونه‌اعلای چنین حکیم مثاله‌ای در دوران ماسست، به همین روی فصل‌الختم اسلام ایرانی خویش را «امام دوازدهم و فتوت» قرار داده است. مهدویت در اعتقاد تشیع تن به هیچ‌گونه عوفی شدن نمی‌دهد؛ زیرا آن ریاست که امام دوازدهم - در دوران غیبت دارد، ریاست معنوی و از جنس وساطت در فیض است، و ارتباطی هم که میان او با افراد برگزیده‌ای از آدمیان برقرار می‌شود، ارتباطی غیبی و در حقیقت تابعی از همان غیبت امام است. از آنجا امام خود «قطب زنده» است، با وجود او کسی دعوی «قطب» بودن نمی‌تواند کرد. از همین روی کرین می‌نویسد: گرچه در برخی طریقه‌های صوفیه تولای امام تفوق دارد و این تصور از قطب بودن امام پذیرفته است، برخی دیگر از این طریقه را نقد می‌کنند بدین دلیل که در آنها «شخص به تدریج بر جای شخصیت متعالی امام می‌نشیند» (کرین، ج ۱، ۱۴۰۱، ص ۱۷۳).



طهماسب قلی خان معروف به نادرشاه برای افشارها در نظر گرفته شده بود که از ایالت شرقی ممالک محروسه موسوم به خراسان بیرون می



آمد، درست مثل تیمور، یک فاتح نظامی بینظیر و یک عاشق سینه چاک تولید کله مناره بود و درست مثل اولاد تیمور لنگ در افغانستان، هند را فتح میکرد. درنهایت قرار شد افغان ها اصفهان را غارت کنند و بعد نادرشاه به نام احیای صفویه آخرین شاه آنها را بکشد تا هر دو در سقوط صفویه نقش ایفا کرده باشند. اما همه ی اینها فقط وقت خریدن برای انتقال پرسپولیس از اصفهان به شیراز و راضی کردن صاحبان هر دو فرضیه بود. اما جالب این که بعدش شیراز هم از کشتار و تخریب توسط قاجارها تبرئه شد و این قرعه به نام شهر کویری کم اهمیت کرمان افتاد که آقا محمد خان موسس قاجاریه در آن کله مناره ساخت و چشمان تمام مردم را از کاسه درآورد و از آن، کوهی از چشم تولید نمود. البته کرمان هنوز وجود دارد و آباد است ولی بیشتر ایرانی ها نمیدانند که این شهر فقط برای اثبات داستان آقا محمد خان، کرمان نام دارد؛ نام قبلی آن، گوء سیر یعنی گرمسیر بود برخلاف محلی در نزدیکی آن که بردسیر یعنی سردسیر نام داشته و هنوز هم نامش همان است. هویت کرمان قبلی را نام آن روشن میکند. در روسیه چندین قلعه به نام «کرمان»



SEPPELT



R. SEPPELT & SONS
FOUNDED

1851



SEPPELT
FOUNDED 1851

Original Sparkling
SHIRAZ

SOURCED FROM VINEYARDS LOCATED IN
VICTORIA

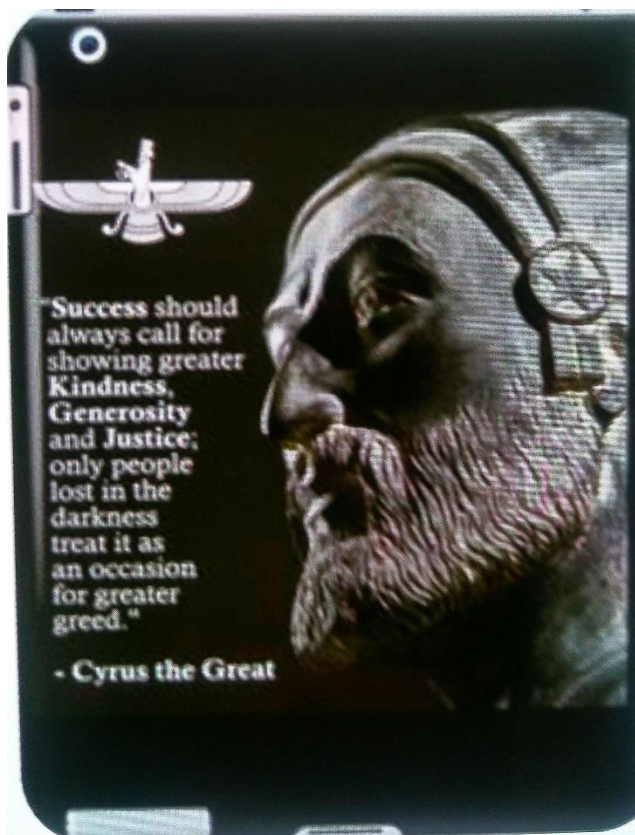




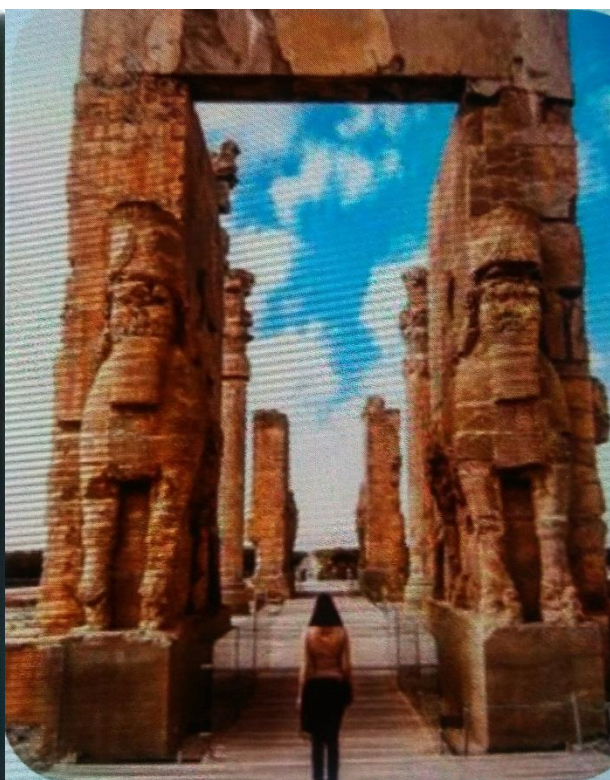
وجود دارد که همگی سابقا به قزاق ها یا خویشاوندان چرکس آنها تعلق داشته اند. کرمان که در بین قزاق ها به معنی قلعه است در اصل به معنی محل زندگی «کریم» یعنی بزرگ است و کریمه که محل یکی از آخرین حکومت های تاتارها در روسیه بوده و بعدا جزو اوکراین شده، محل چند قلعه ی موسوم به کرمان است، یعنی در اینجا هم ظهور همزمان عناوین کریمه و کرمان مهم است. جالب این که لغت کرام یا کریم را در فارسی، گرامی تلفظ میکنند و ایالت مهم کارمانیا در پرشیای منقرض شده را نیز در متون یونانی-رومی گاهی گارمانیا خوانده اند. ارتباط کرمان با کریم از آن جهت جلب توجه میکند که در آستانه ی ظهور قاجار، کرمان یا محل حکومت شاهی که محمد خان در خدمت او بوده، شیراز بوده و موسس حکومت شیراز هم موسوم به کریم خان بوده که میشود این نام را به خان بزرگ معنی کرد. بنابراین کرمانی که آقا محمد خان ویران کرده، شیراز باید باشد. منتها چون قرار بود قاجار چیزی جز بدبختی و حقارت برای ایران به میراث نگذارند، نباید بناهای زیبای شیراز به نام قاجارها نوشته میشد و درست این بود که آنها را کریم خان بسازد. بنابراین شیراز نباید توسط قاجارها تخریب میشد و قاجارها آخرین شاه زند را باید در بیغوله ای که بتوان آن را کرمان نامید میکشتمند و گناه بیغوله بودنش هم می افتاد گردن همان قاجارها. پس نتیجه این که از اول قرار بود تخت جمشید، شیراز قبلی باشد و شیراز فعلی، شیراز ساخت قاجار که پس از نابودی آن بنا شده است. این، کار راحتی بود. مردم ابتدای قرن بیستم، هیچ خاطره ای از سازندگان بنا های اطراف شیراز نداشتند و آنها را به شخصیت هایی که در نقالی های شاهنامه در قهوه خانه و یا تریبون های مذهبی شناخته بودند نسبت داده بودند. ازاینرو است که تخت جمشید یعنی تختگاه جمشید، نه تختگاه داریوش؛ جایی که مقبره های شاهان هخامنشی را شناسایی کرده اند، نقش رستم نام دارد، به



نام رستم شاهنامه؛ جایی را هم که مقبره ی کورش تعیین کرده اند،
 اسمش بوده «مشهد مادر سلیمان» یعنی مقبره ی مادر حضرت
 سلیمان. ایرانی ها در مقابل هویتسازی ای که هرتسفلد و رضا شاه
 برای این محل کردند آنقدر منفعل عمل کردند که حتی دلیلی نیافتند



Cyrus The Great Ipad ...



The magnificent ...
#Persepolis! Shiraz...

اسم تخت جمشید را به پرسپولیس تغییر دهند. گردشگران اروپایی که به دیدن نقش رستم میروند، تعجب میکنند که چگونه ممکن است این بنا متعلق به 400 سال قبل از میلاد مسیح باشد وقتی مقبره ها به شکل صلیب مسیحی ساخته شده اند، و باز هم بیشتر تعجب میکنند وقتی از ایرانی ها در اینباره میپرسند و کشف میکنند که این مسئله تا حالا برای خود ایرانی ها سوال نشده است. یکی از دلایل، این است که در اینجا موضوع زمان از درجه ی دوم اهمیت برای ایرانی ها قرار دارد و فقط برای اروپایی ها هست که زمان اینها مهم است؛ چون اینها در نهایت قرار بود تاریخ یهودیت و مسیحیت با تمام زمان های تعیین شده برای شخصیت های آن را اثبات کنند. بدین ترتیب، زمان های موضوعه مداوما کش آمدند و آقا محمد خان قاجار هم در نابودی تمدن پارس که شهر پارسیان یا پرسپولیس نماد آن بود تبدیل به محمد عرب شد. آقا محمد خان نسخه ی ایرانی قرن نوزدهمی سلطان محمد فاتح در غلبه بر رومیان و مطرح کردن عثمانی بود که پیشوای جهان اسلام به شمار می آمد و ظاهرا مسلمان شدن ایران هم باید به گردن آقا محمد خان می افتاد. این

بزودی در سینماهای درجه اول پایتخت

با اشتراك :

محدثم - ژاله - بهرامی
امیرفضلی - موری - متین
خواجهری - تسلیمی و ...

زندگی و ماجراهای
آغامحمدخان جنگها و
وقایع شیرین آن زمان
آ-۳۴



آغامحمد
خان قاجار

اولین فیلم بزرگ
تاریخی ایرانی

محصول پارس فیلم





Persian King Agha Mohammad Khan ordered the execution of two servants for being too loud

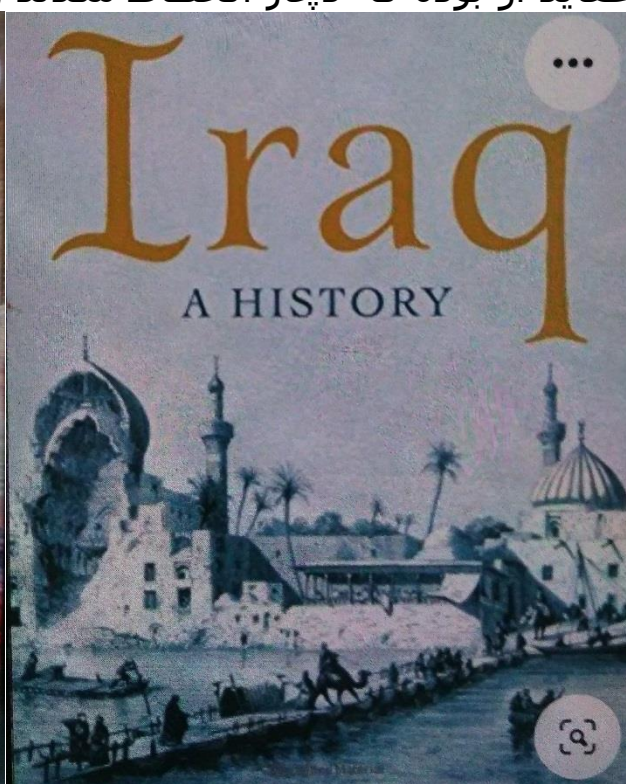
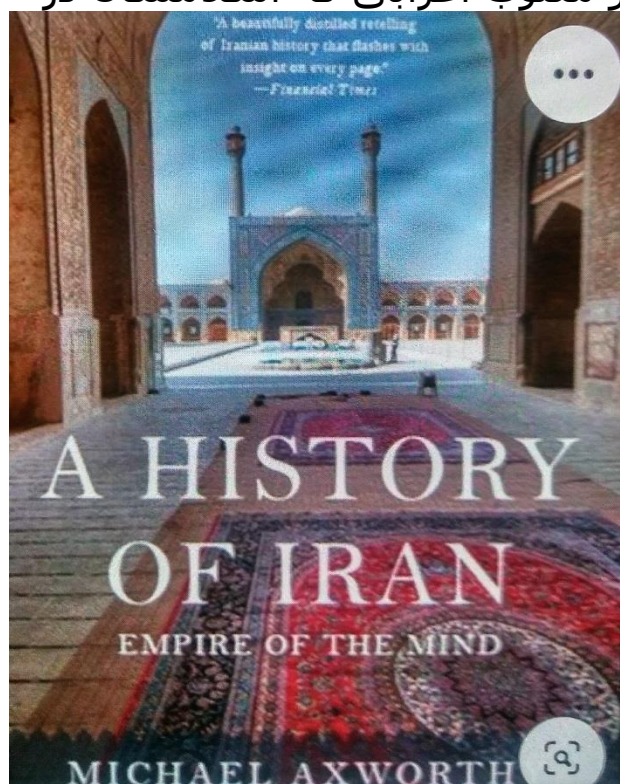


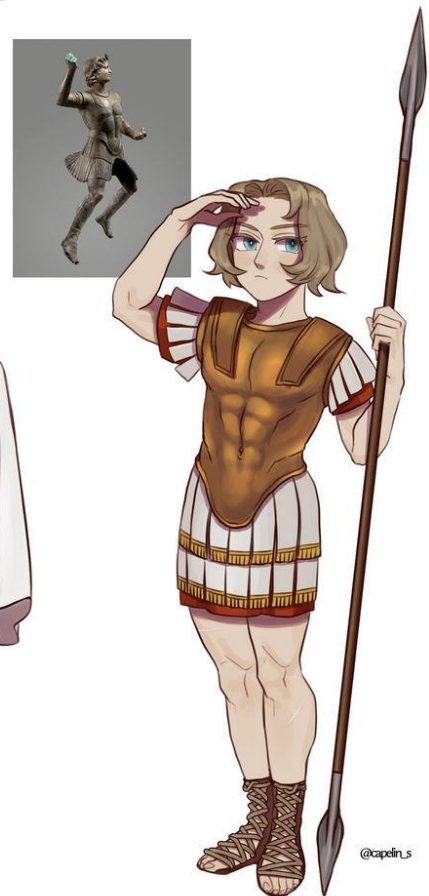
موضوع برخلاف آنچه به نظر میرسد تناقضی با آتش زدن پرسپولیس توسط اسکندر مقدونی ندارد چون اسکندر و سلطان محد فاتح، هر دو به عصر خدایان خاتمه داده اند. در شاهنامه ی فردوسی و بسیاری از دیگر منابع اسلامی، اسکندر یک مسیحی رومی بت شکن است؛ درست مثل سلطان محمد فاتح. لغت مقدونی به معنی از نسل مجدو یا مقدس است و مکه محل کعبه ی مسلمانان نیز میتواند مکت خوانده و تلفظ دیگر مگدو یا مجدو باشد. در کعبه، یک سنگ آسمانی به نام حجرالاسود قرار دارد و این یادآور به موضوع مکرر سقوط تمدن ها در اثر حمله ی یک شهابسنگ به زمین است. بعضی معتقدند سقوط شهابسنگ عامل اصلی تغییرات آب و هوایی در خاورمیانه و خشک شدن کشورهای عربی و ایران است. در روایات یهودی از این به نابودی نسل نیمه خدایان باستان یا فرزندان انسانی فرشتگان هیوط کرده یاد میشد که همان ناظران یا خدایان صاحب بت ها تلقی میشدند. گفته میشود در کعبه ی مکه نیز که حجرالاسود به آن چسبیده، در قدیم، 360 بت ساکن بودند که محمد پیامبر همه ی آنها را شکست و به اصطلاح کشت. بنابراین محمد همان سنگ آسمانی است که خدایان را نابود میکند. نام اصلی اسکندر هم الکساندر به معنی حامی انسان ها است که میتواند لقبی برای خود محمد هم باشد. اگر قبول کرده باشیم که محمد در حجاز زندگی میکرد، نسخه ی ایرانی نابودکننده ی تمدن فارس هم باید از حجاز به ایران حمله کند و البته با مذاقه ی بیشتر، مرکز این ایران دیگر

نمیتواند تخت جمشید باشد. چون مساحت تخت جمشید بسیار کم است و اهل فن به زودی در شهر بودن آن تجدید نظر کردند. آنها هنوز آن را پرسپولیس مینامند ولی میگویند فقط یک معبد بوده و یونانی ها اشتباهی فکر کرده اند آن شهر است (و باستانشناسان اشتباه نکرده اند که یک معبد را با "شهر پارسیان" به روایت یونانی تطبیق کرده اند). بنابراین گناه متروک شدن تخت جمشید را انداختند گردن یک اسکندر یونانی از نوع روم یونانی سلطان محمد فاتح، و یک پارس دوم جانشینش کردند که مرکزش در عراق و در نزدیکی عربستان سعودی باشد تا پیروان یک محمد دیگر از حجاز سعودی به آن حمله کنند. درواقع اولین بانی کعبه آدم ابوالبشر است و ظهور ناظران انحطاط نوع بشر است که به انحطاط مذهب کعبه هم قابل تشبیه است.:

Chronologia.org: issue58301

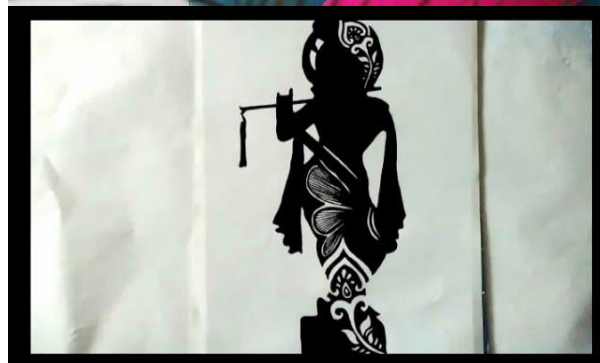
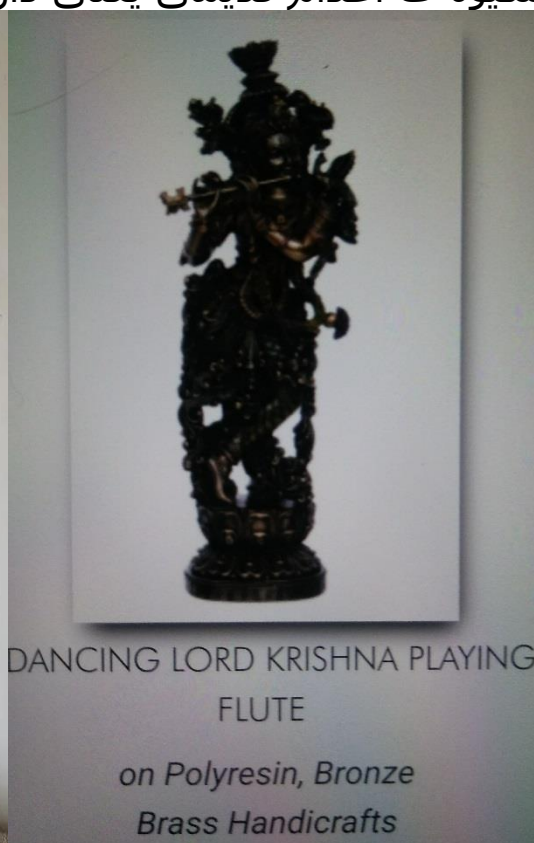
این تفسیر نشان میدهد که اولاً چرا پایتخت ایران در زمانی که اعراب به آن حمله میکردند در عراق بود، چون ایران و عراق هر دو یک معنی دارند: سرزمین ناظران یا خدایان؛ در ثانی نشان میدهد که چرا از قدیم ایرانی های مدرن سعی داشته اند باور کنند که زرتشت معلم ایران باستان، یک پیامبر الهی بوده و ایرانی های باستان به سبب تحریف ضد انسانی عقاید او بوده که دچار انحطاط شدند و مغلوب اعرابی که اسلامشان در





اصول همان مذهب زرتشت بوده است شده اند. پس کورش بنیانگذار ایران که یک چوپان است با رسیدن به شاهی و به سروری رساندن مردمش، انحطاط جهانی بنی آدم را در زندگینامه ی خود خلاصه و جغرافیایی میکند.

دوروتی مورداک، در اشاره به این که در متن یونانی انجیل، وقتی اشعیا کورش را مسیح میخواند، کلمه ی کریستوس به کار میرود، کریست را تلفظ دیگر کورش و اصل کورش را همان کریشنای هندی میداند: یک خدای چوپان که به شاهی میرسد و درنهایت با دوخته شدن بوسیله ی تیری به درخت جان میدهد. مورداک، مردن در درخت را مرتبط با یک شیوه ی اعدام قدیمی یعنی دار زدن مجرمان میداند که آن هم کنایه





است از مردن در درخت مقدس، بلکه مرگ مجرمان، باعث شود آنها در مقام قربانی، سبب بیشتر شدن بقای زندگان شوند و از این طریق، گناهانشان تا حدودی تطهیر شود. پرومته که به خاطر دادن آتش به مردم توسط زئوس رئیس خدایان یونان مجازات شد را بیشتر در حالت بسته شده به سنگ نشان میدهند. اما جاستوس لپسیوس عقیده ای را گزارش کرده است که در آن، پرومته توسط دوستش "اقیانوس" به هدف بخشش گناهان انسان ها به درخت بسته شد. آیسخیلوس، اقیانوس را همان پوزیدون خدای دریا دانسته است و پوزیدون را تسالونیکي ها پترئوس یا همان پتر یعنی پدر مینامیدند. این پتر همان پطرس اولین پاپ افسانه ای رم است که به طور ذهنی و در داستان، مسیح را به جای پرومته مصلوب کرده تا ایدئولوژی دوران مسیحیت را بیافریند و صلیب چوبی مسیح، جانشین درخت زندگی است. پتر، پدر یعنی مخترع مسیح است و از این جهت، حکم یهوه در مقام پدر عیسی، و زئوس در مقام مجازات کننده ی پرومته را دارد. تمام این خدایان در نسبت با درخت زندگی، بازآفرینی تموز از طریق نسخه های مختلف او چون آتیس، آدونیس و دیونیسوس هستند. جولیوس فیرمیکوس نوشته است که تموز «از مرگ برخاست تا دنیا را نجات دهد.» تیتکومب، تموز را همتای





آدونیس

آپولوی ملطیه و مروج «عشق الهی» می‌شمارد.:
 "suns of god": d.s.morduck: adventures unlimited press: 2004:
 p262-4

پیشتر فورلانگ هم دستگاه مذهبی را در مقام کشنده ی خدا به وجود آورنده و درواقع به سبب خدا کردنش متولد کننده ی او دانسته و آن را در حکم پدر درحالیکه درخت زندگی در مقام صلیب را مادر ایزد تلقی کرده است. به نظر او در داستان آدونیس، تولد ایزد از مادری که برای فرار از دشمن تبدیل به درخت شده است چنین ماهیتی دارد و بزرگ شدن او توسط آفرودیت یا ونوس شهوانی به جای مادری که درخت شده، دومین هویت مادر را افشا میکند یعنی جهنمی بودن او. الهه در اینجا همان اللات الهه ی دوزخ است و برای ایرکالا، او خود کالا یا دوزخ است که در نام گرفتن "کالی" جنبه ی مادینه و وحشتناک شیوا خدای نابودی در



آدونیس و الهه آفرودیت، نسخه ی یونانی عیشتار

هند هم نقش آفرینی میکند. جهنم یک جای آتشین در زیر زمین است و تجلی خدای یهود در آتشفشان در حکم تولد یهوه از جهنم است. به همین دلیل، کوه های طور و موری که هر دو مدلی از صهیونند، آتشفشانی توصیف شده اند. کارمل که دیگر نسخه ی صهیون است هم در اروپا به "کار-محل" یا "کال-محل" تعبیر و به محل جهنم معنی شده است.:

"rivers of life": v2: ibid: p576-580

اللات الهه ی جهنم در کوئا گاها زنی با سر یک شیر نر تصویر میشد و این به نظر ویگرنن، او را با لاماشتو الهه ی نوزاد کش برابر میکند که در نگاره ها، زنی است با سر شیر که شیرها از پستانش شیر مینوشند. شوهر اللات در کوئا نرگال است. آنها در آنجا بر اجنه حکومت میکنند که بعضی از آنها مثل انسانند و "لولال" نامیده میشوند و بعضی دیگر مردانی با سر شیرند که "اوگالو" نامیده میشوند. اللات نخست در حکومت بر دوزخ تنها بود. اما خدایان به رهبری نرگال خدای خورشید بر او تاختند و او مجبور به ازدواج با نرگال برای حفظ حکومت خود شد. نبرد این دو دسته، همتای نبرد خدایان علیه الهه ی دیگری موسوم به تهاموت یا کائوس بود که قهرمان خدایان در آنجا به جای نرگال، بعل مردوخ پسر حئا است. تهاموت مظهر آب های هاویه و مجسم به مخلوقان دریایی است.



R. Smirke R.A. pinxit.

James Neagle sculpsit.

THE QUEEN OF BEAUTY.

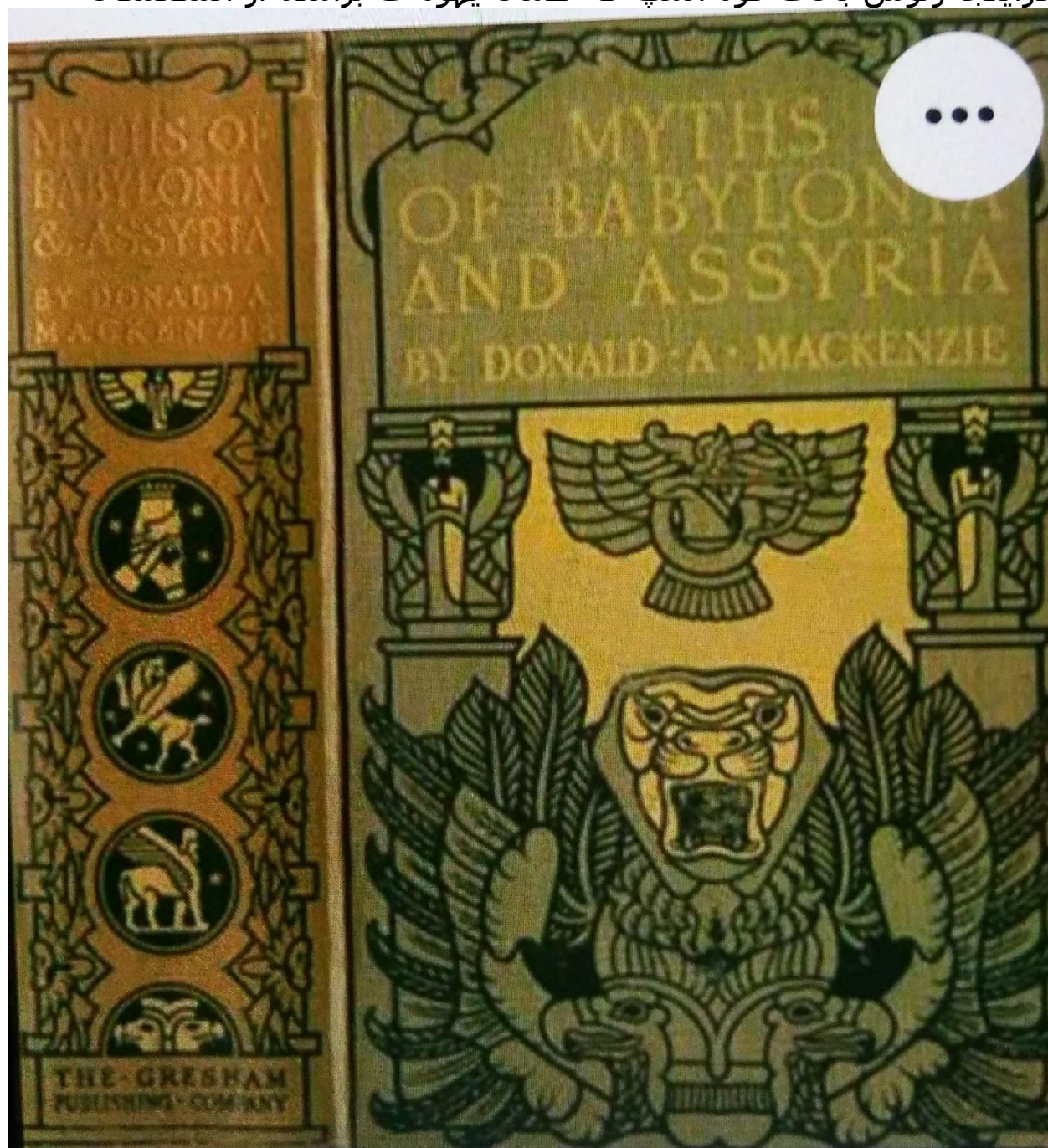
174614655



پس از قتل الهه و تشکیل جهان از بدنش، این آب ها توسط حثا به نظم

درمی آیند. ازاینرو آپکالوها یا مردان ماهی مانند که از دریا برمیخیزند و مردم را به تمدن دعوت میکنند، به نوعی منعکس کننده ی برآمدن خدای نظم از دوزخند.:

"apkallu": Stephanie dalley: swiss national science foundation,
university of Zurich: 2011: p3 from 7
دراینجا زئوس بالای کوه المپ که همان یهوه ی برآمده از آتشفشان





Oannes Also Known As Adapa And Uanna

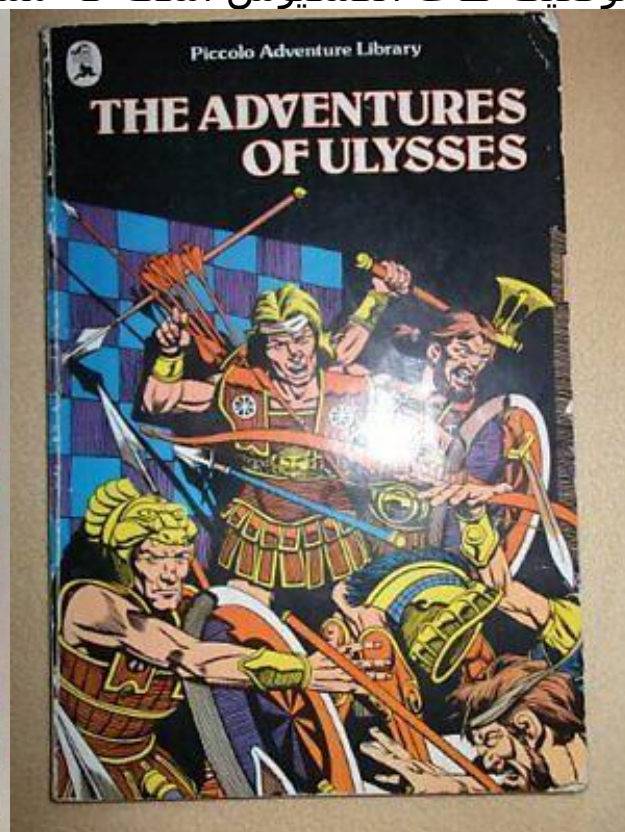
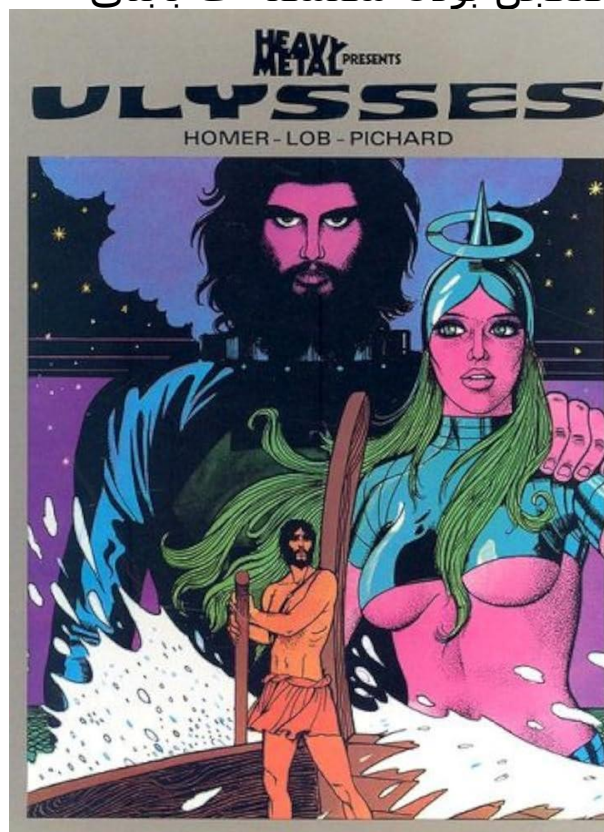
است، با پوزیدون ساکن در دریا جمع می آید تا نسخه ی یهودی تموز
فیرمیکوس که «از مرگ برخاست تا دنیا را نجات دهد» بیشتر از پیش
یونانی و هویتبخش مسیح برآمده از انجیل یونانی باشد. ربط یافتن
مطلب به پارس های شرق نیز از یک رهگذر یونانی نگریسته میشود که
هرودت ابوالتواریخ در کمال ساده سازی نشان داد: دعوای یونانی ها و
پارسی ها دنباله ی دعوای شرق و غرب در جنگ تروآ است. تروآ و یونان
دو نیمه ی امپراطوری بعدی روم شرقی یا بیزانس هستند. اتفاقاً تروآ دو
بار مورد خشم پوزیدون خدای دریا قرار گرفت و چه بسا فتح شدنش با
اسب که حیوان پوزیدون است تکرار خشم یهوه بر یهودیه در زمان
شورش او علیه رم باشد. در اینجا نباید از نظر دور داشت که تروآ یا نیمه
ی آسیایی بیزانس، منشأ رم لاتینی در ایتالیا و تا حدود زیادی جانشین
رم لاتینی است که ممکن است انجیل مسیحی را در زمان سیادت خود

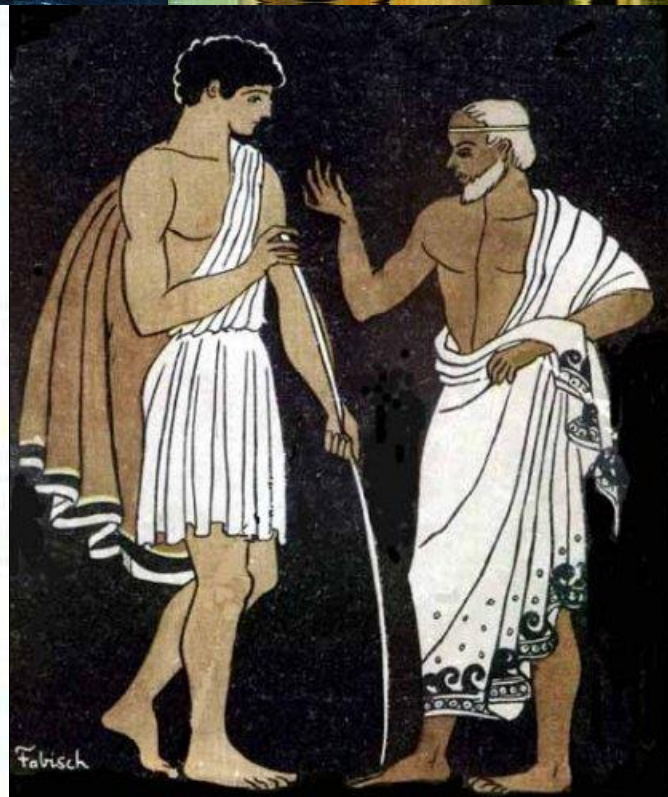
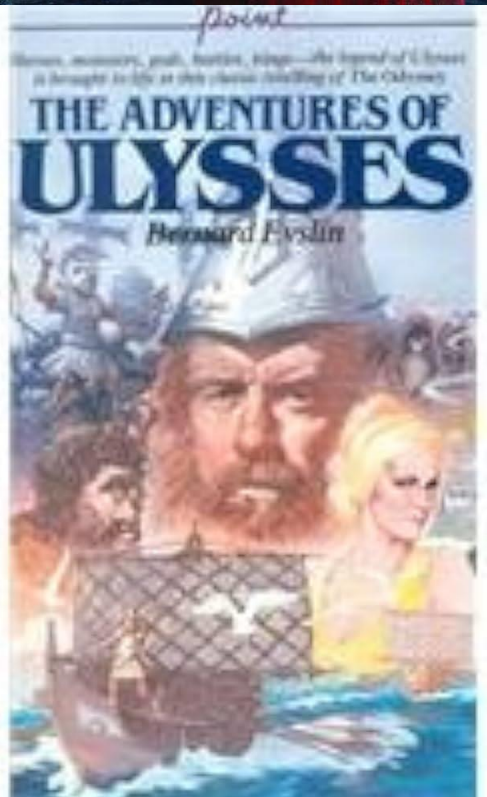
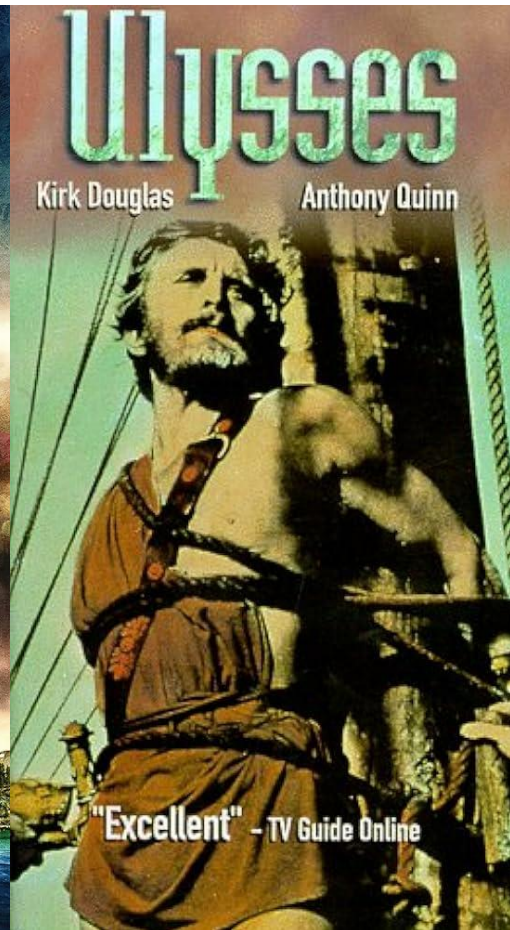
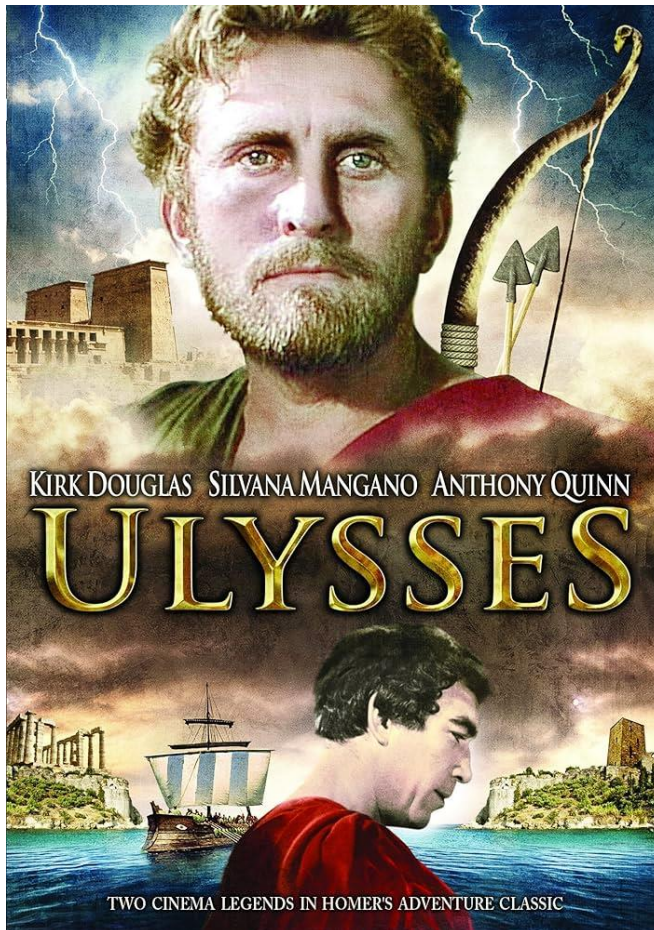


gettyimages
Diana Robinson Photography

1293199522

به حکومت لاتینی ها بر قسطنطنیه «الکسیوس استراتیگوپولوس» از خاندان معروف کومننوس بود که پایان داد. الکسیوس بر اساس الگوی داود یهودی در فتح اورشلیم پیوسی ها، با کندن چاله ای از زیر زمین وارد قسطنطنیه شد و آن را فتح کرد. ولی بدشانسی آورد و در راه بازگشت در دریا گم شد و حتی سر از ایتالیا درآورد و در آنجا مدتی زندانی شد. زمانی که به خانه اش بازگشت خدمتکاران او را شناختند و او را تحقیر کردند و جالب این که توانست مجددا همسرش را در روز عروسی او ببیند. سرگردان شدن الکسی در دریا پس از فتح قسطنطنیه ای که جانشین تروا است همان سرگردانی ادیسه در دریا پس از فتح تروا و به نفرین پوزیدون است. حتی ورودش به خانه در هیئت ناشناس نیز تکرار بازگشت ادیسه در قالب پیرمردی ناشناس است. نام ادیسه را اولیسس نیز مینویسند که نام الکسیوس میتواند شکل دیگری از آن باشد. این در به دری برای یک شاه، همتای دیوانگی نبوکدنصر و سرگردانی او در خارج از قصر است. هر دو آوارگی موقتی بودند و هر دو آوارگی نیز توسط خدایی بر شاهان تحمیل شدند که پیروزی هر دو شاه به خواست همان خدا به وقوع پیوسته بود. با این حال، مستعجل بودن موفقیت های الکسیوس است که مستعجل بودن سلسله ی بابلی







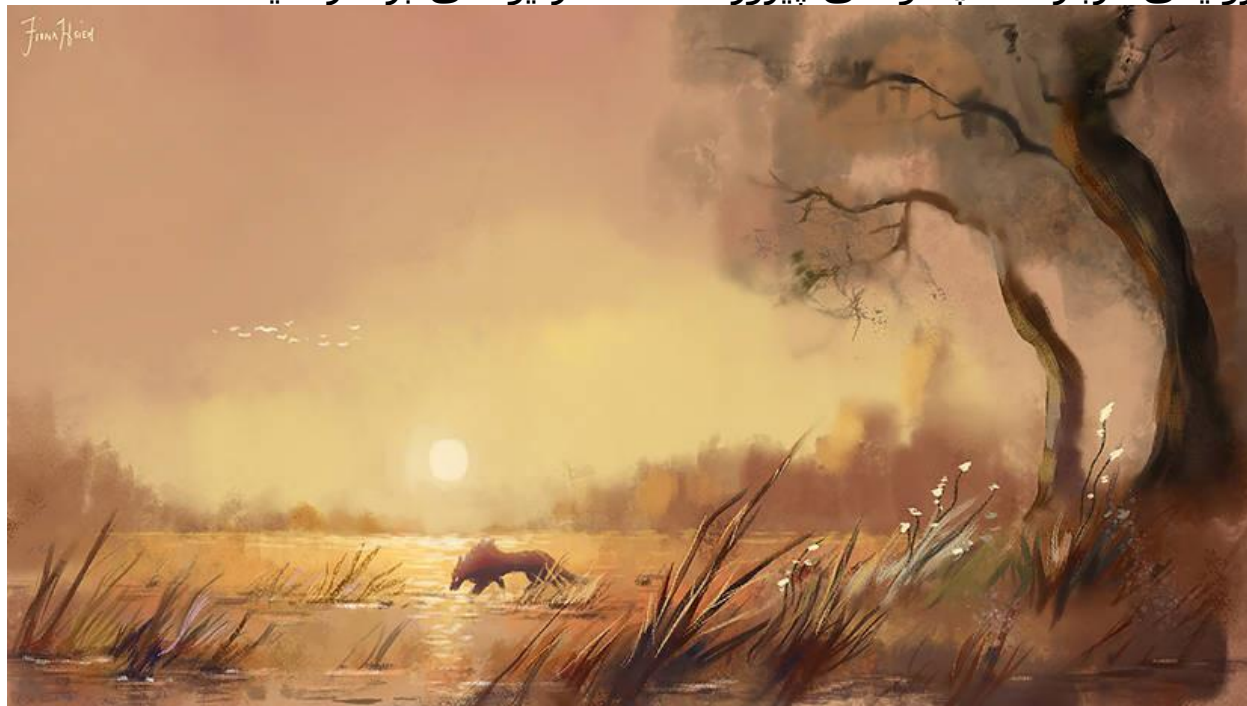
Fresco: "après l'arrivée. Jésus comme elle se retire, il fait un sacrifice à son Dieu."

نبوکدنصر را تکمیل میکند و این همتای شکست موقت ترک ها از اعراب است چون قرار بود در آینده اعراب تحت سلطه ی دولت عثمانی دربیایند. شکست ترک ها نسخه ی اصل شکست فارسیان از اعراب است و به همین دلیل، داستان یکسانی درباره ی پیروزی معجزه آمیز اعراب بر هر دو قوم می یابیم. در مورد فارسیان، میبینیم که الله ابر طوفانزایی بر پارسیان نازل میکند که بر آنها رعد و برق و برف و تگرگ و باران میفرستد و آنها را در مقابل لشکر کوچک اعراب بیچاره میکند. نسخه ی مربوطه درباره ی ترک ها کامل تر و به خیانت یهوه به یهودیان نزدیک تر است. در این روایت، اعراب در راه محل مصاف با لشکر ترکان، با بعضی قبایل ترک سر راه همسفره میشوند و از آنها درباره ی نیروهای ماوراء الطبیعی جادوگران ترک میشنوند که میتوانند بر لشکر دشمن، هوای طوفانی نازل کنند و آنها را در مقابل ترکان آسیب پذیر نمایند. اعراب به سبب اعتقاد به الله این حرف ها را خرافه خواندند و جدی نگرفتند. اما روز نبرد وقتی ابر سیاهی را در آسمان دیدند که به سمت آنها می آید دچار ترس و دلهره شدند و به جادوی ترکان یقین یافتند. در این زمان، فرمانده ی لشکر اعراب به درگاه الله نیاز برد و از او خواست که نگذارد در نتیجه ی شکست اعراب از ترکان، مردم به نیروی خدایان شرک ایمان یابند و الله را به نفع اجنه ی جادوگر ترک کنند. در همین هنگام، بادی وزید و ابر



طوفانی ترکان را به سمت خودشان برگرداند و بر لشکر ترکان، طوفان و تگرگ و بوران وزید و لشکر ترک گریختند. در اینجا ترکان به سبب برخاستن خزرهای یهودی از میانشان جانشین یهود شده اند بخصوص با توجه به این که بزرگترین دسته ی یهود یعنی اشکنازیان از نسل ترکان یهودی شده ی خزرند. خزرها توسط مغول ها منکوب شدند و چنگیزخان رئیس مغول ها نیز نسخه ی تاتار نبوکدنصر بابلی برای یهود است. در این مسیر، پشت کردن جادوی ترکان به آنها در ترکیب با تطبیق ترک ها با فارس ها روایت انسانی نیز یافته است و در ظفر مغول ها بر ایران به عنوان کشوری تحت حکومت ترکان بازتاب یافته است. در این روایت، ترکان کانگلی که استاد تولید طوفان برای شکست دادن دشمن در جنگ بودند، درحالیکه اول در خدمت ترکان خوارزمی حاکم بر ایران و آسیای مرکزی بودند ولی به ارتش چنگیزخان پیوستند و جادوی خود را به نفع چنگیزخان بارها و بارها علیه خوارزمی ها به کار بردند و مملکت آنها را کاملاً جزو امپراطوری چنگیز کردند. شاید روایت دیگر این شکست ترک از مغول به سبب بدعهدی خدا، شکست تیمور لنگ ترک از مغول ها به رهبری جته است. تیمور لنگ پیش از این نبرد، در مقبره ی خواجه شمس الدین که او را حامی خود میدانست دعا کرده بود که در جنگ پیروز شود. ولی خواجه شمس الدین به او کمک نکرد. جالب این که در پیروزی سلطان معروف دیگر ترک یعنی محمد فاتح بر قسطنطنیه نیز یک

امیر شمس الدین بسیار دانا نقش مهمی داشت. این شمس الدین ها هر دو بازتاب شمس یا شمش خدای خورشیدند که به سبب تبخیر آب ها نقش باران آوری هم دارد و همان میترا و آدونیس در افسانه های پاگانی است. به نظر مارک گراف، داستان تولد قبچاق پسر اوغوزخان اولین امپراطور ترک، نسخه ی دیگری از تولد آدونیس از مادر درخت شده اش است. این پسر از مادر حامله اش زمانی که او از ترس دشمن به شکاف ریشه ی درختی پناه برده بود متولد شد و ازاینرو به نام قوبوک یعنی ریشه ی پوسیده ی درخت، قبچاق نامیده شد که گروهی بزرگ از ترکان به سبب پیروی از خاطره ی او قبچاق نامیده میشوند. از طرفی توتم ترک ها گرگ است و رم نیز متمثل به گرگ است. بانیان رم لاتینی، در نوزادی از ماده گرگی شیر خورده بودند و پسران ترک ابن یافت ابننوح نیز به سبب کم شیری مادرشان، از ماده گرگی شیر خوردند و درنتیجه خوی درنده یافتند. مسیحیان لاتینی برآمده از رم ایتالیا نیز به نوبه ی خود با مغول های چنگیزی جنگیدند. تولد دوباره ی تروآ در رم لاتین همان تولد دوباره ی یهودیه پس از سقوط به دست رومی ها است که قطعاً یکی از منظوره‌ای اولیه اش روم یونانی است. جالب این که به روایت لئو دیاکون، بیزانسی ها یا رومی های یونانی، یک بار توانستند سکاها را به لطف طوفان شن سیاهی که چشمان سکاها را تاریک کرد شکست دهند. روایتی درباره ی چگونگی پیروزی اسکندر یونانی بر فارسیان تحت





۱٠۸۵ پسند

Battle of Liegnitz between don_mistach
German knight Mongol horseman



راهبری داریوش هم هست که این پیروزی را نتیجه ی طوفان غبار سیاهی میداند که چشم پارس ها را تار کرد. محمد پیامبر هم با پاشاندن مشتی غبار به طرف لشکر مشرکین در جنگ بدر، طوفان غباری پدید آورد که چشمان مشرکین را سد کرد و سبب شکست آنها شد.:

Chronologia.org: issue115005

حالا میدانیم که چرا علیرغم تاکید زیاد پهلوی ها بر ترکتازی ترک ها در ایران آریایی، مردم اصلا ترک را دشمن ایران نمیدانند و فقط درباره ی یورش اسکندر و عرب و مغول به ایران صحبت میکنند. چون ترک و ایرانی در نزد عوام مخالف هم نیستند و هر دو به جای یهودی، مغلوب عرب و مغول و رومی شده اند که هر سه نسخه های مختلف بابل توراتند. الان بزرگترین سوال ایرانی ها و مایه ی اختلافشان این است: آیا یهوه هنوز طرفدار بابلی ها است یا دارد از آنها دل میکند؟ که ترجمان پارسیش این میشود: آیا زمانه هنوز موافق اسلام است یا دشمن آن؟ اگر اسلام به معنی برابر گرفتن سلام و الله با یهوه باشد، خود یهودی ها در یک افسانه ی دوپهلوی که ظاهرا ضد خودارضایی است تکلیف آن را

روشن کرده اند. این داستان مربوط به ازدواج تamar با پسران یهودا جد رهبران یهود است. تamar در لغت همان تمر به معنی درخت خرما است و سلام نیز یکی از نام های درخت خرما است که در صحرای عربستان، نمادی از درخت زندگی شمرده میشود. تamar اول همسر عیر بن یهودا شد. در شب زفاف، عیر چون نمیخواست زیبایی تamar در اثر حاملگی او از بین برود درست لحظه ی آخر، قضیب خود را از واژن تamar بیرون آورد و نطفه بر زمین ریخت. به سبب این گناه -که نطفه در راه تولید فرزند به کار نرفت- هاشم (یهوه) عصبانی شد و عیر را کشت. پس از آن، یهودا تamar را به ازدواج پسر بعدیش اونان درآورد. اونان هم چون فکر میکرد عیر قبلا با تamar آمیخته و ممکن است معلوم نباشد فرزند اول از عیر است یا اونان، در شب زفاف و در لحظه ی آخر، مانند عیر نطفه را به زمین ریخت و به سزای این گناه، هاشم او را هم کشت. پس از آن، یهودا تصمیم گرفت تamar را به ازدواج پسر بعدیش "شله" یا "شلاح" درآورد ولی چون فکر میکرد عروس کیفیت شوهر کشی دارد گفت که چون شله هنوز خیلی جوان است تamar موقتا پیش پدرش برود تا وقتی موعدهش شد با شله ازدواج کند. در خناخ، پدر شله همان ملکی صدق رئیس اورشلیم در زمان ابراهیم است و این ملکی صدق، نام دیگر سام ابن نوح جد بزرگ سامیان به شمار میرود. عروسی تamar با فرزندان یهودا در حکم پیوستن یهودیان به میراث الهی است. پس رسیدن شله به تamar در حکم رسیدن به شیلوه (نور معنوی) است. لغت "شله" یا شله، فقط یک "ی" از



تamar و یهودا اثر آئرت د جلدرا

"شیلوه" کم دارد و سنت کابالا میگوید این "ی" حرفی است که در عبری "یود" نام دارد که همان یهود یا یهوه اسم خدا است. به همین دلیل، رسیدن شله به تamar مفهومی رمزی از تاسیس ملکوت یهوه بر زمین پس از تبعید یهودیان در بابل است. سقوط حکومت قبلی یهود، همان مرگ دیگر پسران یهودا در آمیزش با تamar است چون آنها واقعا به تamar که تمثیل شخینه یا جنبه ی مونث الهی است وصل نشده بودند. نام "اونان" این را نشان میدهد چون در لغت به معنی تلف شدن دانه است و لغتی است که در عبری درباره ی خودارضایی به کار میرود. تمام این قصه دنباله ای بر وصیت یعقوب اسرائیل جد بنی اسرائیل در بستر مرگ است که بنا بر سفر پیدایش (10 : 49) فرمود: «عصا [ی حکومت] در نزد یهودا خواهد بود و قانونگذاران از نسل او می آیند تا زمانی که شیلو که امت ها نزد او جمع خواهند شد، بیاید.» که در آنجا شیلو همان مسیح و شله ی رسیده به تamar است.:

"redeeming the widow in exile": moshe Yaakov wisnefsky:
yeshshem.com

ظاهرا دو بار هلاک پسران یهودا توسط تamar، دو بار سقوط دولت یهود یک بار توسط بابلی ها و بار دوم توسط رومی ها است. اما احتمال درست تر این است که اونان را لقبی برای عیر بگیریم و توجه کنیم که عیر را

er



حمله ی بابل به اورشلیم

Copyrighted Material



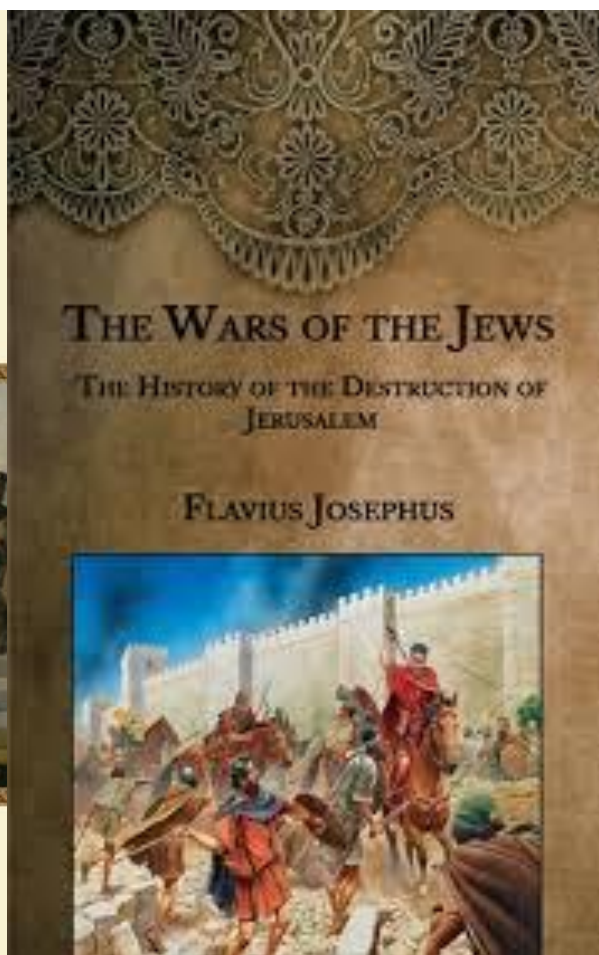
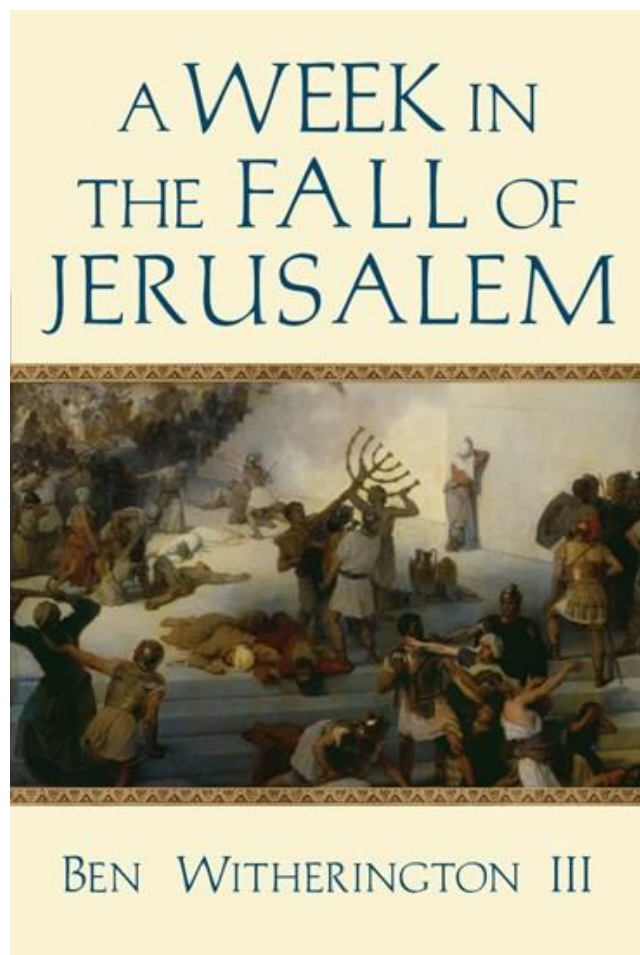
THE STORY OF THE LAST DAYS OF JERUSALEM

AN ACCOUNT OF THE FIRST JEWISH-ROMAN WAR
AND THE DESTRUCTION OF THE JEWISH TEMPLE

ALFRED J. CHURCH

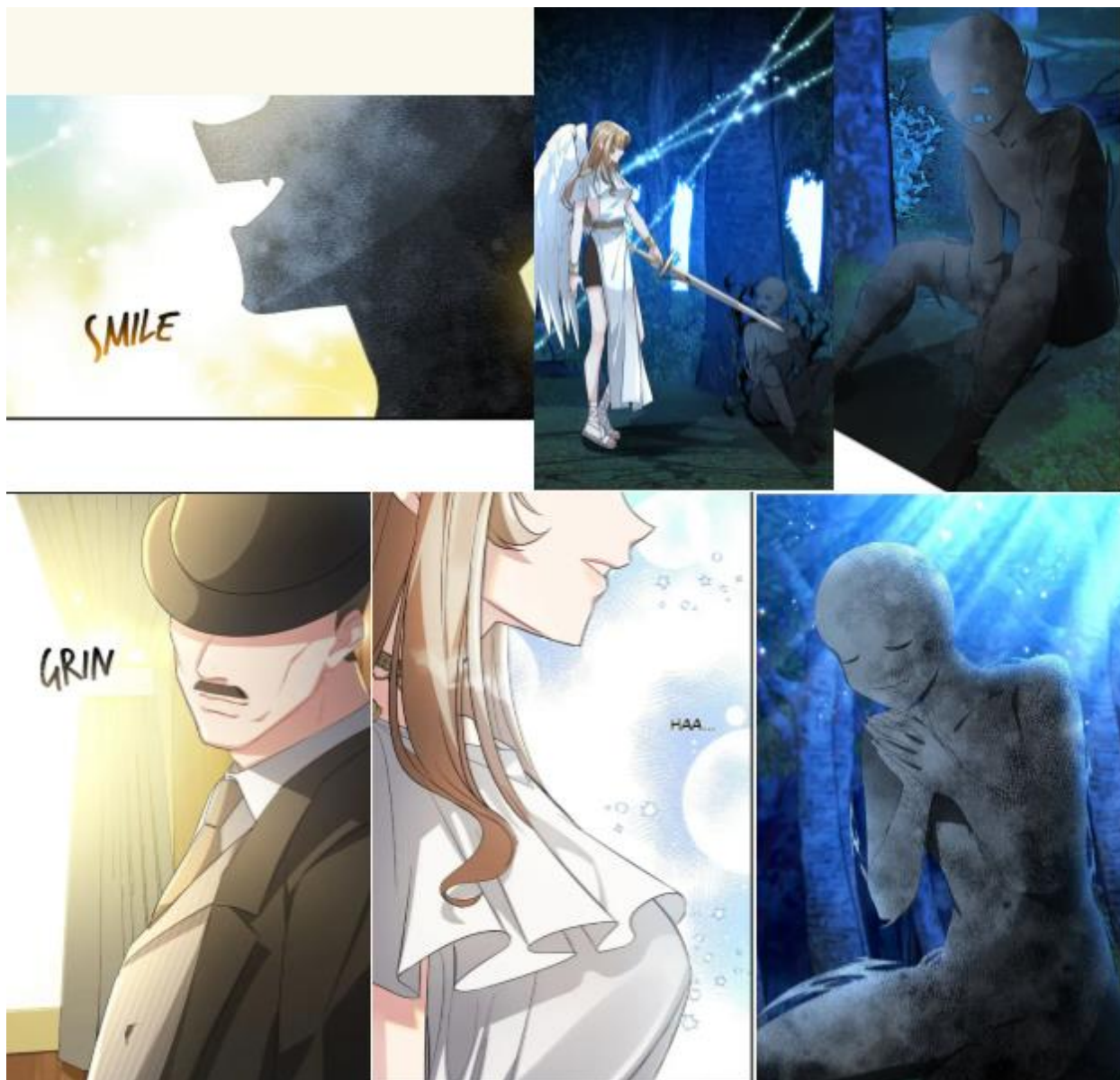


Copyrighted Material



یا
ir

مینویسند که میتواند همان "ایر" مبنای نامجاهای ایران و عراق باشد که پارسیان به آن متصل شده اند. مارک گراف مینویسد که نام تamar، مبنای نام تومیریس در تاریخ هرودت است. کورش پارسی قصد ازدواج با این زن را نمود ولی به دست او کشته شد؛ آن هم به روایتی در جشن عروسی. درواقع مرگ کورش به دست تومیریس، همان مرگ پسر یهودا به دست تamar است. ازدواج بعدی تamar با پسر دیگر یهودا را باید ازدواج دوباره ی آفرودیت با آدونیس پس از زنده شدن دوباره ی آدونیس دانست. این ازدواج نماد نوعی وصل شدن به اصل و متمثل به پیوند مادر و فرزند نیز هست و از قضا گفته میشود که آدونیس از نوزادی توسط آفرودیت بزرگ شده و در حکم پسر او است. تماثیل مشابهی هم درباره ی پیوند هورس و مادرش ایزیس وجود دارد. در زندگینامه ی سنت پانکراتیا، از معبد فالکونیلا و فالکون در تائورمینای سیسیل سخن میرود. فالکونیلا یک ملکه ی زیبا و صاحب باغی بزرگ بود که پسری به نام فالکون داشت.

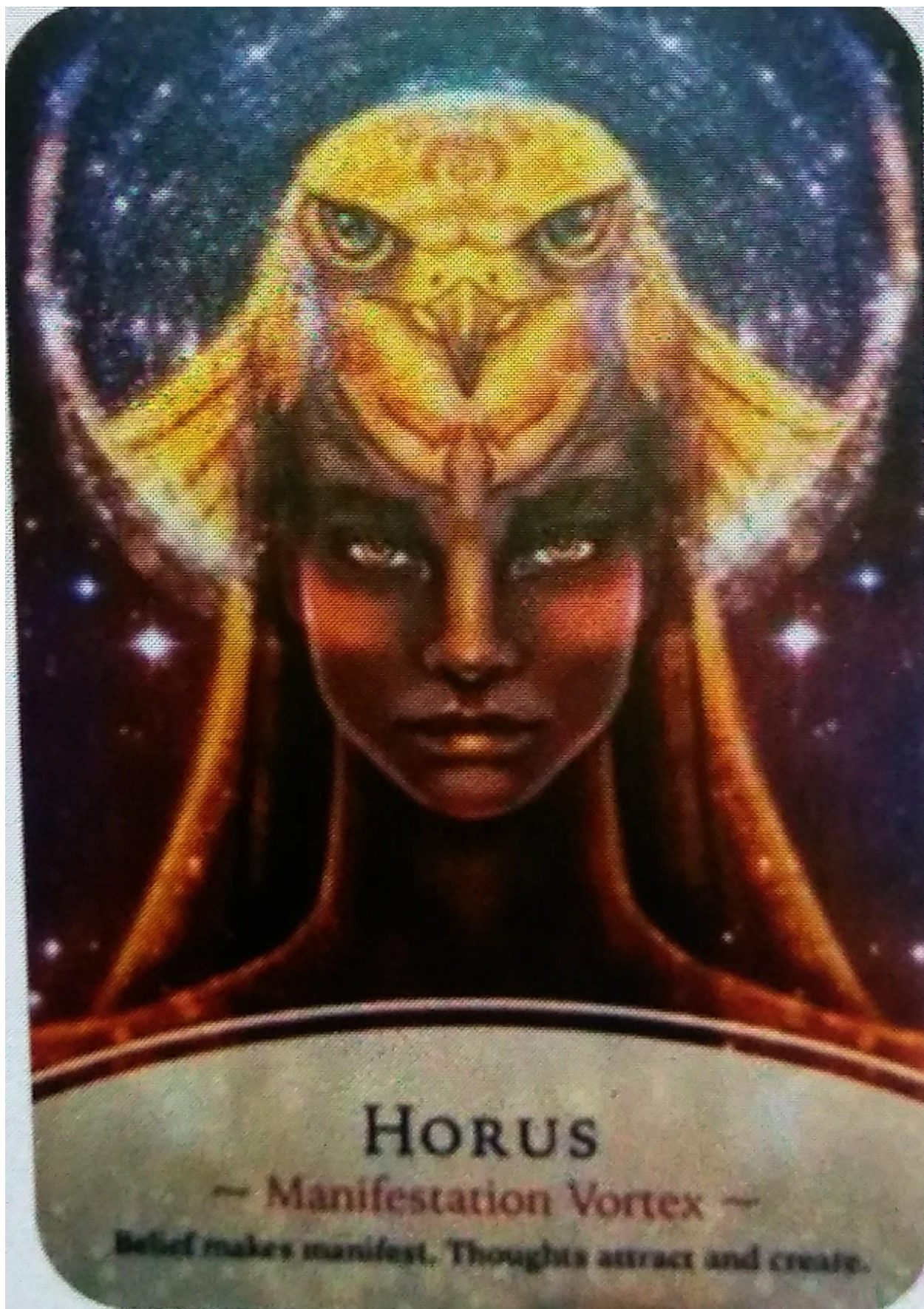


این پسر در آن باغ مرد و ملکه ی عزادار برایش مقبره ای در آنجا بنا کرد.
 این، مسلماً روایت دیگر مرگ آدونیس خدای حامی باغ ها و عزاداری
 آفرودیت برای او است. از طرفی فالکون به معنی شاهین است و
 شاهین، نماد هورس خدای خورشید مصری است. هورس را پسر ایزیس
 میخوانند و گزارش هایی از معبد ایزیس در تائورمینا وجود دارد. بنابراین
 فالکونیا یعنی شاهین گون ماده، خود ایزیس است.:

“gospels and the greek novel”: mark graf: chronologia:

28/12/2008

نکته ی جالب این که وجه تقدس هورس کودک و آدونیس، جوان مرگی
 معصومانه ی آنها است که با جوانی شله قابل مقایسه است. اما هر دو



HORUS

— Manifestation Vortex —

Belief makes manifest. Thoughts attract and create.

آنها تیراندازان جنگجویی نیز هستند. شاید آدونیس فقط در شکار بچنگد، ولی هورس خدایان دیگر را میکشد و این ردی از معصومیت ندارد مگر این که معصومیت معنی نادانی و بی اختیاری بدهد. در اینجا شما متوجه میشوید که نام شله را میتوان به "ش-اله" تقسیم کرد و "ش" را "شین" خواند که به معنی تیر است و با
sin

لاتین معادل کرد که در اصل به معنی خطا کردن در تیر اندازی و به سبب آن معادل گناه در مسیحیت است. پس آیا خطا کردن در تیر اندازی همان تیر اندازی به سمت اله یا خدا نیست؟ دقت کنید که اگر به جای اله، خدای مسیحیت را که مجسم به صلیب و از این طریق حرف
t

است به "ش" اضافه کنید، "شت" به دست می آید که همان "شوت" به معنی تیراندازی است. در عربی آن تبدیل به "شط" یعنی رودخانه میشود چون رودخانه جهان مردگان را از جهان زندگان جدا میکند. "ط" را در عربی "تا" میخوانند که اگر آن را به "ت" + "الف" مجزا میکنیم، "تلف" به معنی سقط شدن حاصل میشود. "تا" و "تی" که نام حرف
T

لاتین است هر دو از لغت "ته" یا "تت" برای حرف "ت" به دست می آیند. "تت" در عبری یعنی قضیب یا آلت جنسی مذکر. این لغت در انگلیسی تبدیل به
tit

برای پستان شده است. چون قضیب مرد و پستان زن هر دو حالت برآمده دارند و با دستمالی شدن سفت میشوند و مایعی سفید بیرون میدهند. این حالات، مکانیسمی کاملاً غیر عقلانی دارند و بر انگاره ی





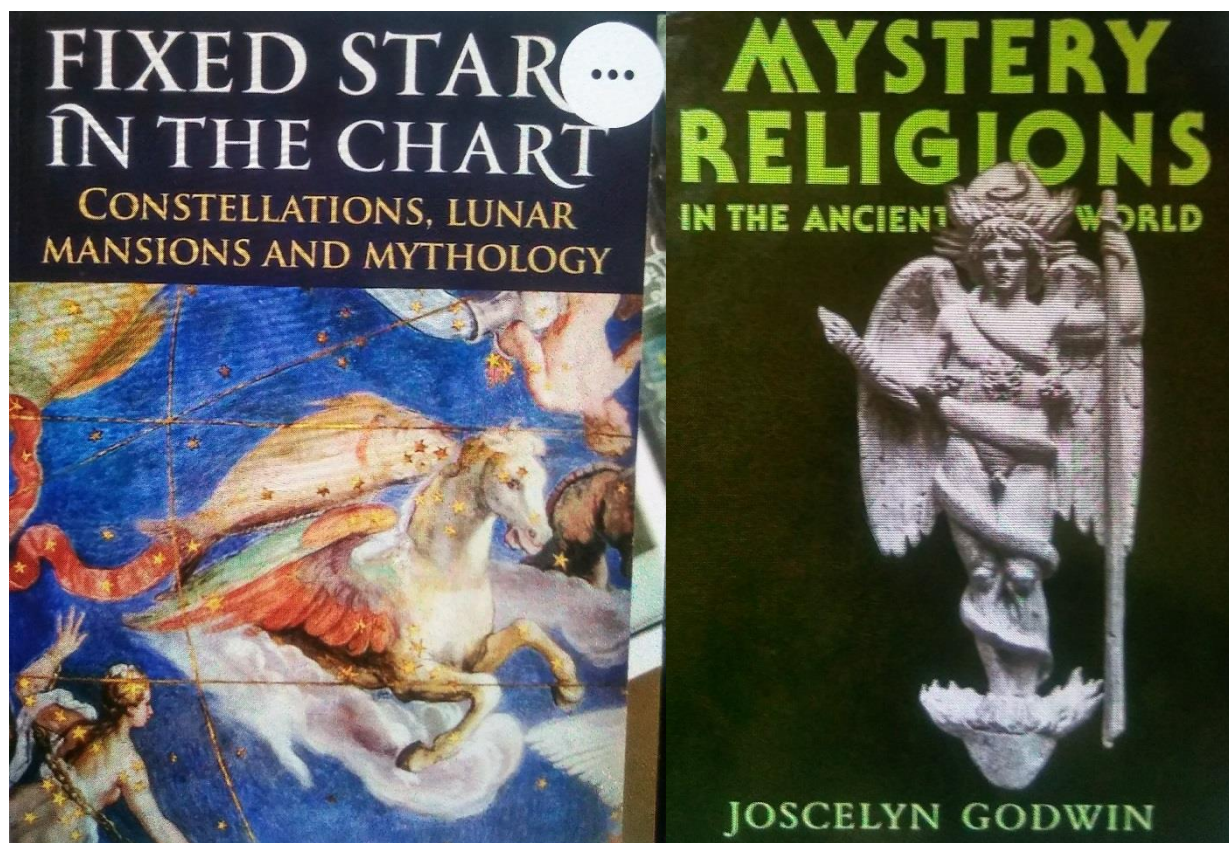
معروف ساقط شدن عقل در هنگام غلبه ی جنسیت دلالت دارند. این، درست مثل بی اختیار بودن یک آدم نادان و یک کودک در مقابل جبری است که بر او میرود و میتوانیم آن را به "شله" یا شل بودن فرد و اطاعت او از وضع موجود تعبیر کرد. بنابراین اگر شله همان پسر قبلی یهودا باشد که با مرگش به حالت جدیدی جانشین عروسی با تamar میشود، او منتخب است به دلیل تابعیت محضش، و این تابع شدن در حکم قتل او در قالب قتل اول مسیح بن یهودا است. پس به وجود آورنده ی مذهب خودش خدا را کشته است. دراینباره هم تمثیلی وجود دارد. به روایت پورفیری، شاه کرونوس رودسی، پسر محبوبش "یهود" را در معبد قربانی کرد. دوروتی مورداک، در ارتباط این یهود با یهودیت، یادآوری میکند که بهروایت فیلولی بیبلوسی، فنیقی ها به کرونوس اسرائیل میگویند. (خورشیدهای خدا: پیشین: ص 277) اسرائیل لقب یعقوب است و بنابراین "یهود" همان یهودا است که پسرانش جنبه های مختلف او را نشان میدهند. از طرفی یهود همان یهوت و بنابراین یهوه هم هست و یعقوب، خدایی را که خودش تولید کرده و در حکم پسر او است میکشد. اما این به معنی غلبه ی نخستین بر جبر نیز هست، یعنی امری که بهانه ی گریختن از



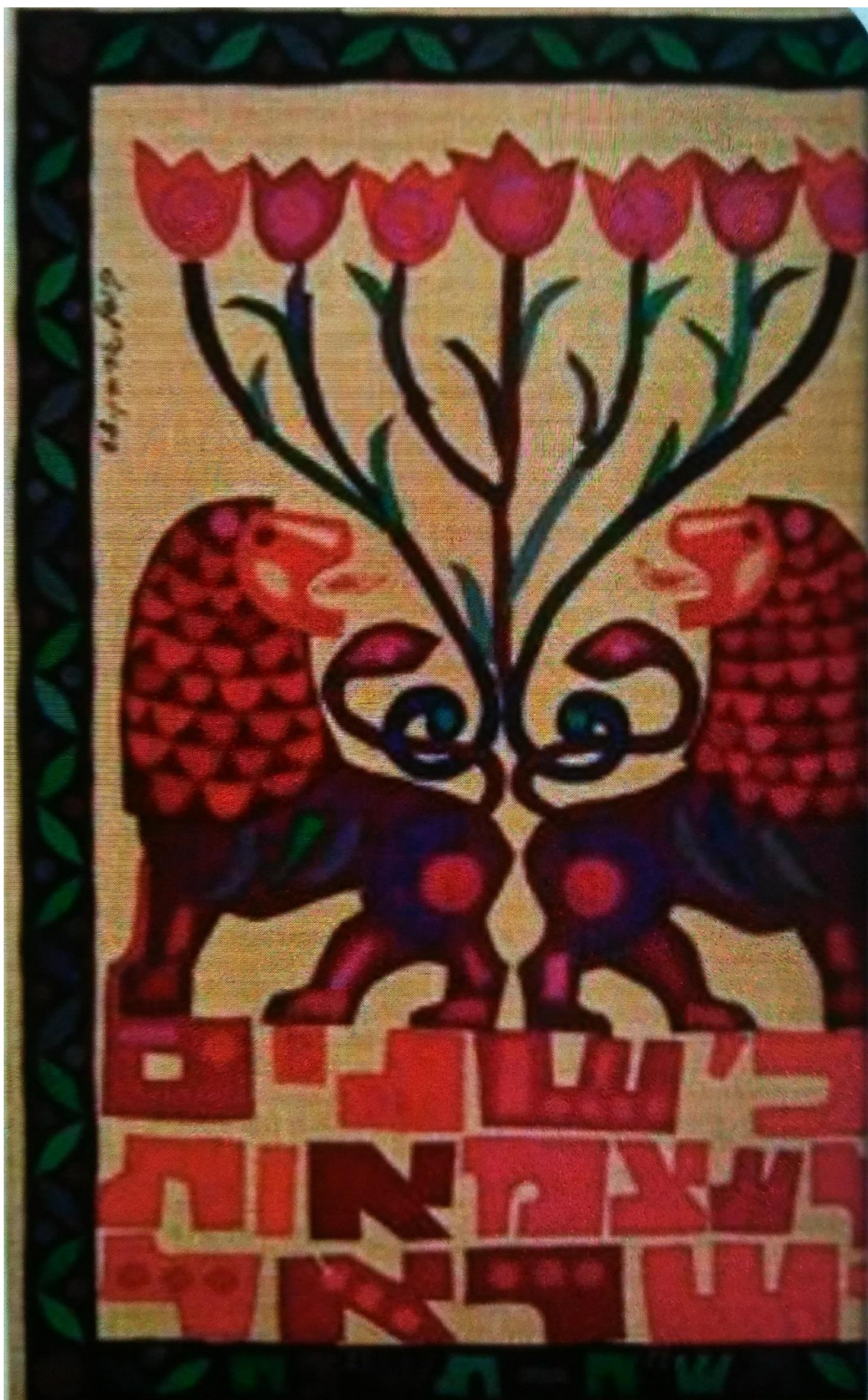
اخلاق را به انسان می‌دهد. جبر را به ستارگان نسبت می‌دهند و مورداک، این را ربط می‌دهد به جایی از زندگینامه ی یهوه که او در قالب عیسی بین دو دزد مصلوب شد. مورداک، یادآوری میکند که ایناروس مصری را هم به روایت کتزیاس، آرتاخرخس (اردشیر) شاه پارس، بین دو دزد مصلوب کرد و یک قدیس فارسی به نام "حزه بو زید" که زمانش معلوم نشده است نیز بین دو دزد مصلوب شد. به گفته ی مورداک، نقش دزدان در این برابری با خدا به سبب کیفیت ستاره ای آن است. چون ستارگان به دلیل حرکت در شب، یادآور دزدان بودند و فرار آنها از مقابل نور خورشید در حکم فرار مجرمین از مقابل نور عدالت و حقیقت بود. (همان: ص 272) درواقع هورس تیرانداز نیز نماد خورشید طالع است که از رحم مادر- زمین متولد میشود و سپیده دم را ایجاد میکند که در عربی «بکر»
bahr

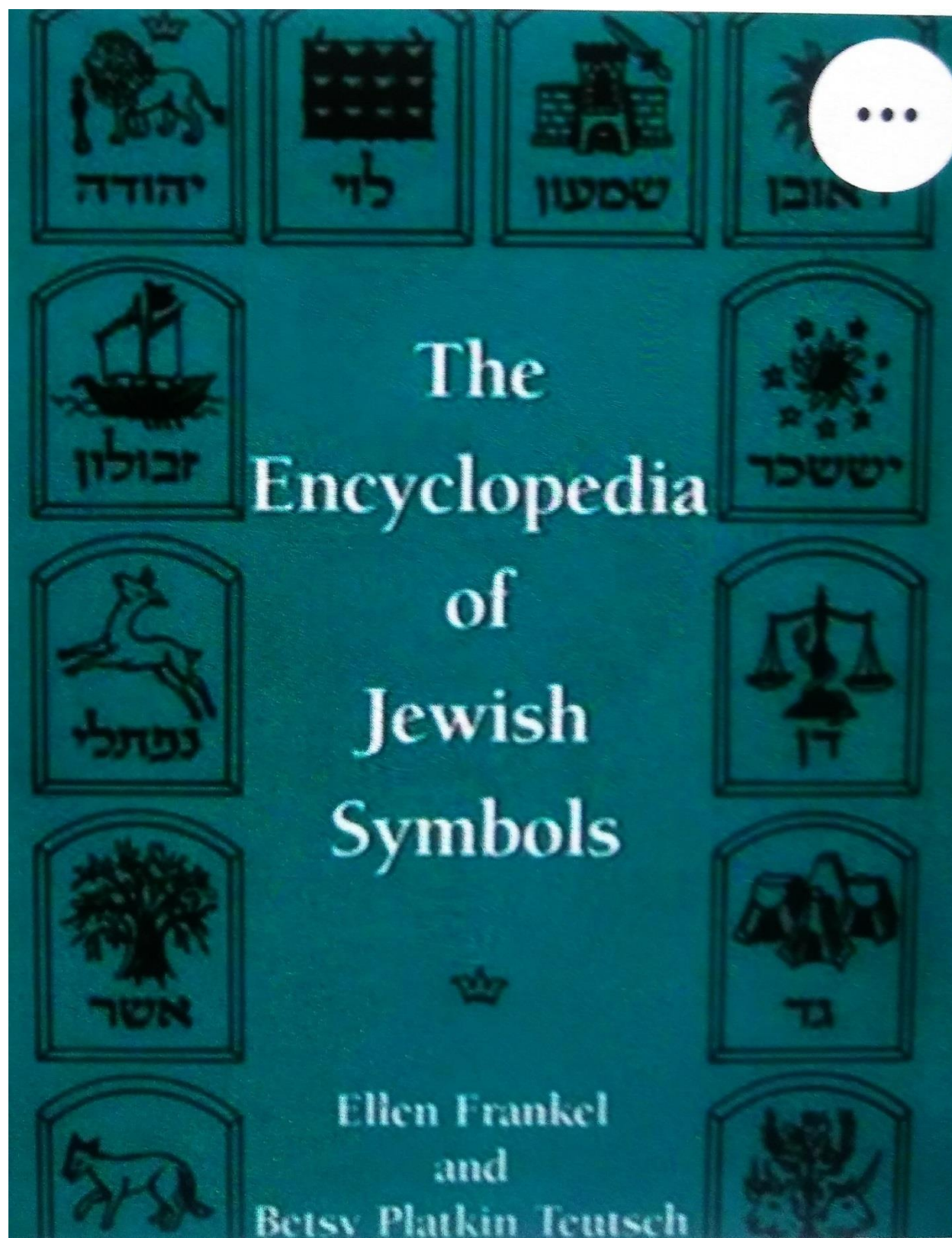
نامیده میشود. اگر به یاد بیاورید فورلانگ گفته بود که الله در قالب سلام، «بکر» نیز نامیده میشود. اگر مسیح را برابر با بکر بگیریم، پدر او خدا ملقب به «ابو بکر» خواهد بود.

بنا بر نسخه ای از وقایع نگاری عرب-بیزانسی موسوم به "رویدادنامه ی اگریا"، «ابوبکر» به مفهوم رئیس قبیله ی بکر، پادشاه حیره و از فرقه ی "آذیقان" بوده است، فرقه ای که جریان های عرفانی دوگانه انگار چون



پاولیکان ها، ملکی صدقی ها و الحصایی ها را دربرمیگرفته است. ابوبکر از سوی یهودیان ادسای ساکن تاشخستان یا تازیستان که قلمرو قبیله ی تاجی یا طایی یا بنی طی در عراق بود، برای غلبه بر خسروان حاکمان پارسی آنجا دعوت شد و مورد همکاری قرار گرفت. این پس از آن صورت گرفت که خسرو رهبری یهود را در تاشخستان کشتار کرد و بر یهودیان سخت گرفت. آخرین پسر از نسل داود بن یهودا که هنوز در شکم مادرش بود از مملکت فرار کرد. خسرو با شکست دادن خدای یهودا خود را خدای خدایان نامید و تمام سمبل های مذهبی را نابود کرد. ابوبکر، امپروس یا عمرو یا عمر از افراد مورد اعتماد خود را به جنگ تاشخستان فرستاد. تاشخستان صاحب یک «مکه» در اطراف رود خابور بود و حاکم آنجا موقعیت مذهبی بالایی می یافت. این به عمر که بعد از مرگ ابوبکر به جانشینی او در حکومت بر حیره رسید موقعیت مذهبی ممتازی بخشید و او بر اثر آن توانست بخش اعظم سرزمین های مهم مدیترانه را فتح کند. بدین ترتیب او به "محمد" یعنی برگزیده نامبردار شد که در بین یهودیان، این اصطلاح بر اساس «شیور قومه» به "میم تت" یعنی مسیح بن یوسف تعبیر میشد، مسیحی که در غیاب مسیح بن یهودا اولین زمینه های حکومت جهانی یهود را فراهم میکند. علت این که





عمر از نسل یوسف تلقی میشد این بود که یهودی مآبی عرب ها در نتیجه ی فعالیت عرب های یهودی شده ی صادوقی بود که میگفتند

چون خدای یهود از یهودیان ناامید شده، جانشینی ابراهیم را به دیگر اولاد ابراهیم یعنی فرزندان اسماعیل میسپارد و اعراب از نسل اسماعیلیانند. این صادق‌ی‌ها در نتیجه‌ی فعالیت اولاد یوسف و بر ضد اولاد یهودا - که یوسفی‌ها معتقد بودند حقشان را خورده‌اند - در بین عرب ظهور کردند. با محمد شدن عمر، یک خاخام یهودی رومی-بیزانسی به نام الیعازار بن کالیر، قانون مذهب نوین او را نوشت. اما هراکلیوس امپراطور روم که از امبروس شکست خورده بود با حمایت کردن از کلیسای مسیحی سوریه و بیزانسی کردن حتی المقدور آن توانست پس از مرگ عمر، مأویه (معاویه) حاکم دمشق را به قدرت برساند. این مسئله بخصوص پس از این که مأویه با خود روم درگیر جنگ شد آشوب و ناآرامی در مملکت ایجاد کرد که تنها با اتحاد دوباره‌ی کشور زیر سلطه‌ی عبدالملک مروان از دمشق پایان یافت.:

"tachkastan": wikinoah.org

حالا میتوانیم مسائل تاریخ اسلام را بهتر بفهمیم. ابوبکر روح قبیله یا قومی است موسوم به بکر که نام از خدای خورشید گرفته‌اند و این روح، تجسم انسانی آن خدا است. جانشین او همزمان هم عمر است و هم محمد. بدین معنی که در مقام محمد، مثل موسی دختر شیخ را گرفته و داماد او شده است و باز مثل موسی در مقام عمر جانشین شیخ شده است. وقتی او مسیح باشد یعنی این که داماد ملکی صدق پیامبر سلام شده که تجسد زمینی خدا نیز هست و درواقع مسیح در خانواده‌ی خدا قرار گرفته است. این عمر یا محمد، همان محمد فاتح عثمانی هم هست و به همان نسبت با رومیان می‌جنگد. اورشلیم مقدسی که عمر فتح میکند، همان قسطنطنیه سنگر روم است که محمد فاتح به چنگ می‌آورد و به دنبال آن درگیر جنگ با روم دیگری در غرب میشود. بنابراین جانشین خلیفه عمر به نام عثمانی‌های ترک، «عثمان» نام می‌گیرد.



قسطنطنیه‌ی عثمانی



معاویه و عبدالملک مروان هم افراد خانواده ی عثمانی و در نتیجه ی فامیل بازی او به قدرت رسیده اند. خلیفه ی چهارم، علی است چون آنها که عثمانی را قبول ندارند زیر پرچم مذهب جدیدی با شعار «علی ولی الله» میروند و ظاهراً هر گونه بازگشتی برای آنها که خود را فارس نامیده اند از معبر علی خواهد بود که مذهبش توسط صفویان در ایران احیا شده است. بنابراین تشیع علی در میان خواسته های مختلف پیروانش که به خود جذب نمود، دربردارنده ی اعتراضی برای یادآوری موقعیت قبلی فارسیان بود که آن را از صدقه ی سر توجیهشان به یهودیت داشتند. مرگ خاندان یهودا به دست خسرو خود بزرگ بین، همان مرگ مذهب الهی و خود خدا پنداری شاهان بود که روایت دیگر کفر ورزی بنی اسرائیل بود. سقوط خسرو همان سقوط اورشلیم است و اتحاد بکرهای حیره و رومی ها در آن، یادآور به هر دو سقوط اورشلیم توسط بابلی ها و رومی ها. همه ی این وقایع در سیطره ی فاجعه بار آقا محمد خان بر ایران خلاصه شده اند و قاجار، دست خدا برای رساندن ایرانی به سزای غرور قبلی تخیل شده برای او است. هیچ چیز جز غریزدگی مغرط ایرانی در طی قرن 19 نمیتوانست مبینای باور تکرار پیاپی این فاجعه ی دروغین در تاریخ ایران بنا بر تخیل پوسیده ی ایرانی باشد. حالا دعوا سر این است که آیا باید از خدای یهود -که به جایش میگویند: خدای عرب- انتقام گرفت و علیه او طغیان کرد یا برای رسیدن به بهروزی از او اطاعت نمود؛ یک دوراهی بیخود پدیدآمده در اثر یک مشیت دروغی که میشد آنها را اصلاً بار ایرانی ها نکرد.

از این موضوع نباید تعجب کرد. چون هنوز هم کمتر ایرانی ای هست که کتب حدیث و حتی قرآن را درست مطالعه کرده باشد و ایرانی ها در فهم خود از اسلام، کاملاً مطیع آخوندها هستند. در قدیم که سواد نبوده و جعل کتب هم کار خیلی راحت تر و حتی بسیار معمولی بوده، وضع از این هم بدتر بوده است و تازه ایرانی ها در این چشم بستگی تنها



۹۷۳ پسند

. megafact

حوزه قدرت شاهان قاجار فقط به پایتخت محدود میشد و دیگر شهرها به وسیله رهبران مذهبی یا بزرگان ایل اداره میشد و این افراد دستورات شاه رو به صلاح دید خودشون اجرا میکردن .

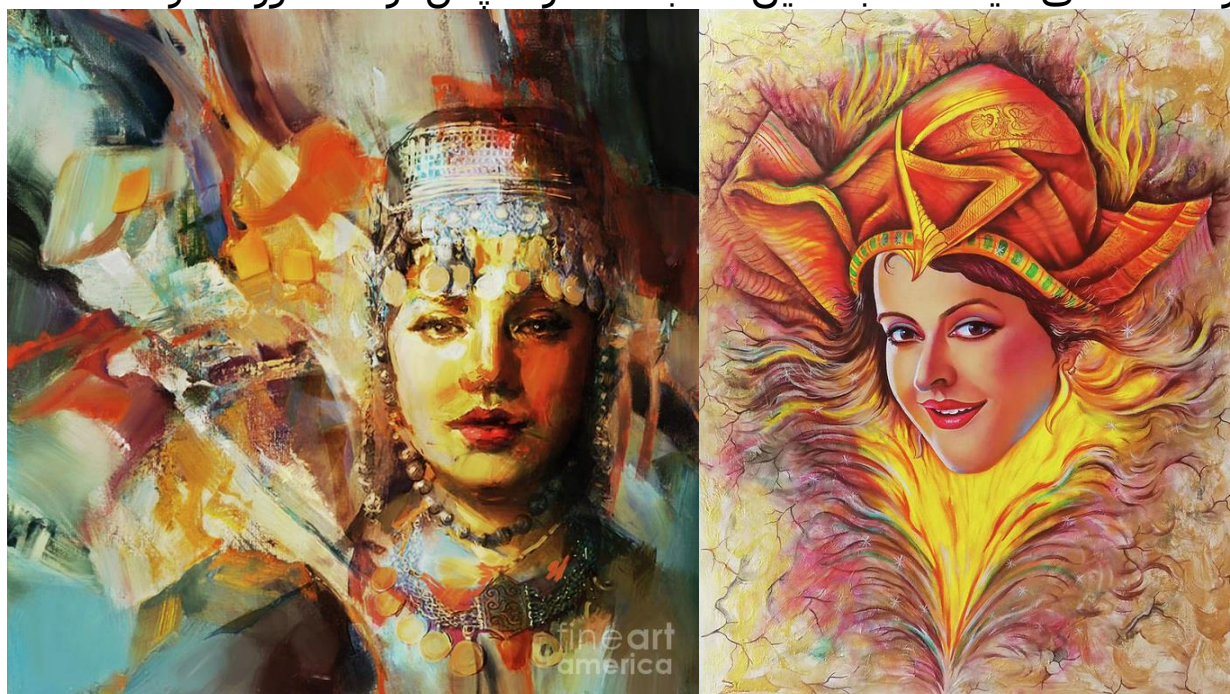


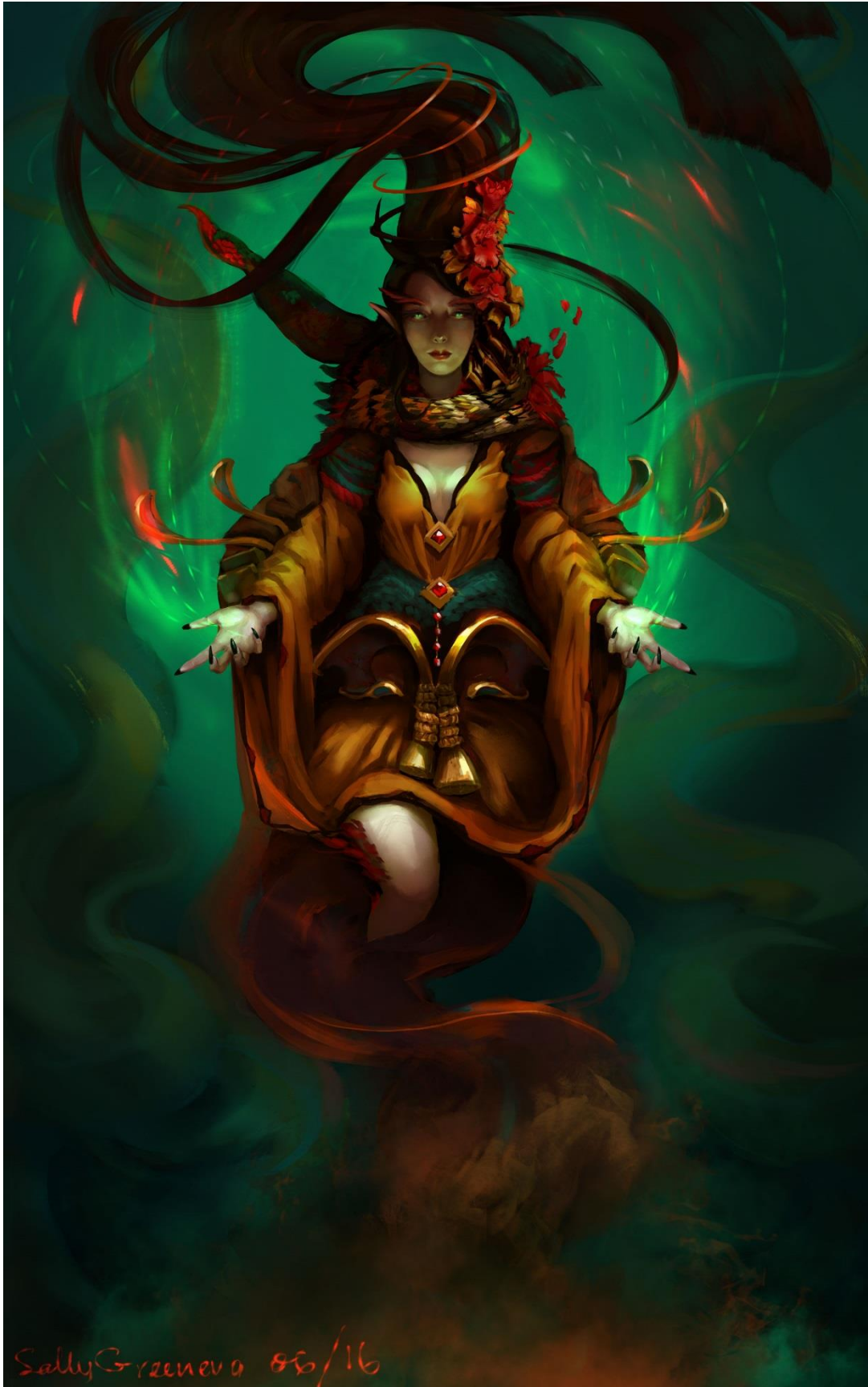
نبودند. فورلانگ از روی کنفرانس های بررسی ادیان که در زمان خودش در اروپا برگزار شده اند نقل میکند که در دهه ی 1870 تنها نصف مردم

عربستان (یعنی سرزمین های عربی آسیا) مسلمانند و بقیه اکثرا صابئی مذهبند؛ علاوه بر این، کمتر مسلمان و یهودی ای در دنیا وجود دارد که واقعا اصول اسلام و یهودیت را بفهمد و مذهبشان صرفا در پذیرش آنچه اولیای مذهب بگویند خلاصه میشود؛ جلب توجه جن ها بیش از جلب توجه خدا اهمیت دارد و ستون های جلب محبت جن ها در راه ها و در جلو چاه ها و چشمه ها به چشم میخورند؛ مخصوصا در چهارراه ها که رفت و آمد غریبه ها افزون و احتمال خطر بیشتر است، این ستون ها مهمترند. فورلانگ، شباهت چهارراه به صلیب را گوشزد میکند و میگوید جلب توجه مسیح موازی با جلب توجه جن ها ریشه در احترام به ارواح الهی دارد و این برخورد یکسان نتیجه ی همان تطبیق مذکور بعلم با انسان های مقدس در بین اعراب است. در مسیحیت نیز پیرو همین تطبیق، عقیده ای که به قرون 4 و 5 میلادی نسبت داده میشود به وجود آمد که بر اساس آن، کشیش معادل "صادق" است؛ تجسد روح القدس در یک انسان و تبدیل انسان به خدایی سخنگو که جانشین سلفش عیسی مسیح است. فورلانگ، این صادق را همان ملکی صدق افسانه ای میشمرد و اهمیت یافتنش را به روحانیون یهودی با عنوان مشابه صادوقی نسبت میدهد.:

Rivers of life: ibid: p591-600

صادوقی ها از میان کلبی های ادومی برخاستند که یثرو استاد موسی از آنان تلقی میشد. البته این نسبت سازی پس از آن صورت گرفت که





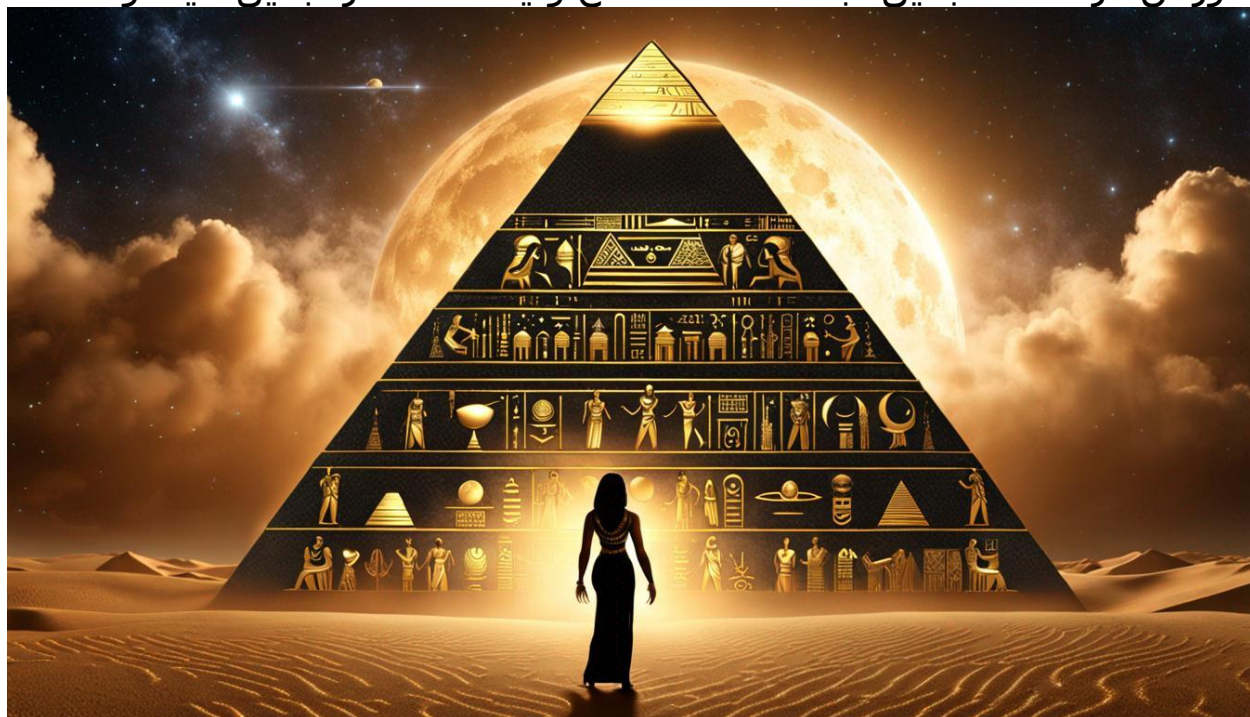


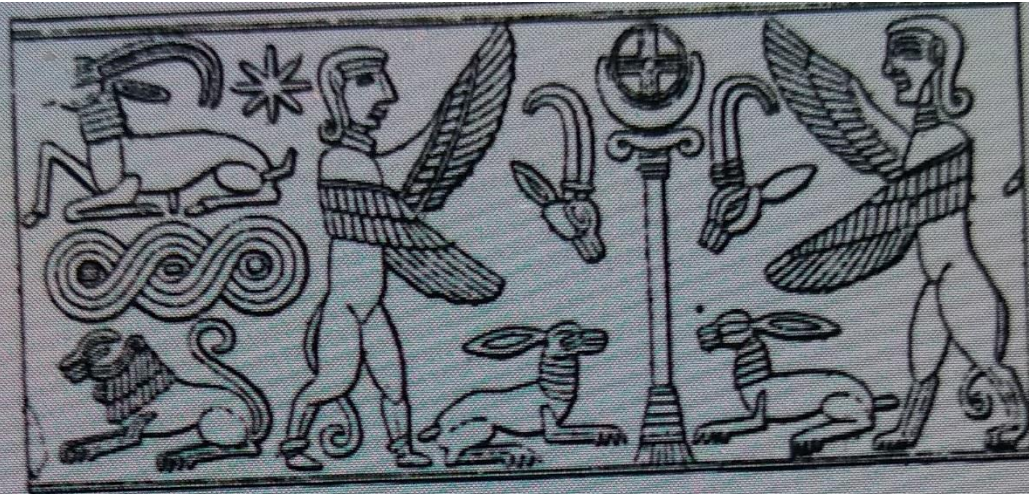
الکساندر یانیوس شاه یهودی، آنها را مجبور به پذیرش یهودیت کرد و با این کار، نسل عرب های یهودی شده ای را ایجاد نمود که خود را اعقاب اسماعیل ابن ابراهیم میخواندند. صادوقی ها بخش اعظم اعتقادات خود را از فریسی های پیرو داود و خاندان یهودا اخذ کردند ولی در آنها آنقدر مسائل را پس و پیش و در هم قاطی کردند که در بعضی از موارد، حتی به انکار عقوبت الهی پرداختند و لذت پرستی را رواج دادند. بعضی این نسبت ها را اتهامات دروغین فریسی ها میشمردند چون تقریباً تمام ادبیات یهود کار فریسی ها است. ولی در حد همین اتهام زدن هم تخیلات درباره ی صادوقی ها برای پیدایش و الهی شدن جریان موسوم به اپیکوریسم یا لذت پرستی به بهانه های فلسفی کافی بود. درواقع خدای انسان شده ی صادوقی ها برای ایجاد معلمان کفر که در کفرگویی جذبه ی الهی دارند بسیار مفید واقع شد و البته قبل از آن، با کپی شدن این ایده توسط فریسی ها در کنار دیگر عقاید صادوقی بود که این زمینه به وجود آمد. اشرافیت فریسی پس از رسیدن به قدرت در اسپانیا ادعا میکردند که تمام رهبران رش گلوتا یا اشرافیت خاندان داود و یهودا مسیح زمانه اند و برای این رهبران مسیح گون اصطلاح "معمد" را به کار میبردند. اینجاست که معلوم میشود چرا این رهبران از نسل آخرین داودی به جا مانده از کشتار خسرو در عراق پدید آمده اند. درواقع درآنجا نیز نام معمد را درست در وسط درگیری خسرو با حیره داریم.

گفته میشود خسرو نعمان را که آخرین شاه منذری حیره بود زندانی کرد و ایاس ابن قبیسه را به جایش نشاند و در زمان این شاه بود که جنگ اعراب مجاور حیره با خسرو شروع شد. پس از مرگ ایاس، برادرش هانی ابن قبیسه به حکومت حیره رسید. او پیرو عمویش حنظله ابن هانی ابن مسعود بود و او را یک رهبر مذهبی و مسیح زمان میخواند و "معمد" مینامید. با قدرتمند شدن بنی بکر در بین اعراب مهاجم به فارس، هانی حکومت حیره را به ابوبکر واگذار کرد و موفق به باقی ماندن و ترویج عقاید خود گردید. در جنگ داخلی پس از مرگ امبروس (عمر)، هانی پادشاهی خود را ایجاد کرد ولی به دست عمال معاویه کشته شد. حنظله مرشد هانی اسم عجیبی دارد. حنظله نام گیاه بسیار تلخی است که خواص دارویی دارد و ظاهراً نمادی است از درمان دردهای روانی انسان با درد و رنج. نامیده شدن حنظله به معمد و برادریش با قبیسه یادآور نامیده شدن محمد به ابن ابی کبشه یعنی پسر پدر کبشه است و اگر کبشه را همان قبیسه بگیریم حنظله به سبب برادری با قبیسه و احتمالاً جانشینی او است که مقدس است. قبیسه و کبشه، فرم های عربی "خابسو" در قبطی به معنی چراغ هستند. به نوشته ی جرال د مسی، قبطیان اصطلاح خابسو را درباره ی تحوت خدای دانش به کار میبردند که همان هرمس یونانی است. تحوت یک فرم زمینی موسوم به "تحتان" دارد که از طرف رع خدای خورشید مامور میشود در قالب میمونی به هورس قصه گوئی کند. قصه از جنس کلمه است و مسیح هم "کلمه" نام دارد. قصه ی تحتان هم قصه ی یک خدای مقتول به نام ازیریس است که از جهان مردگان بازمیگردد تا با برادر خائنش سوت بجنگد. در این قصه قرار است هورس خود را با ازیریس که قهرمان قصه است

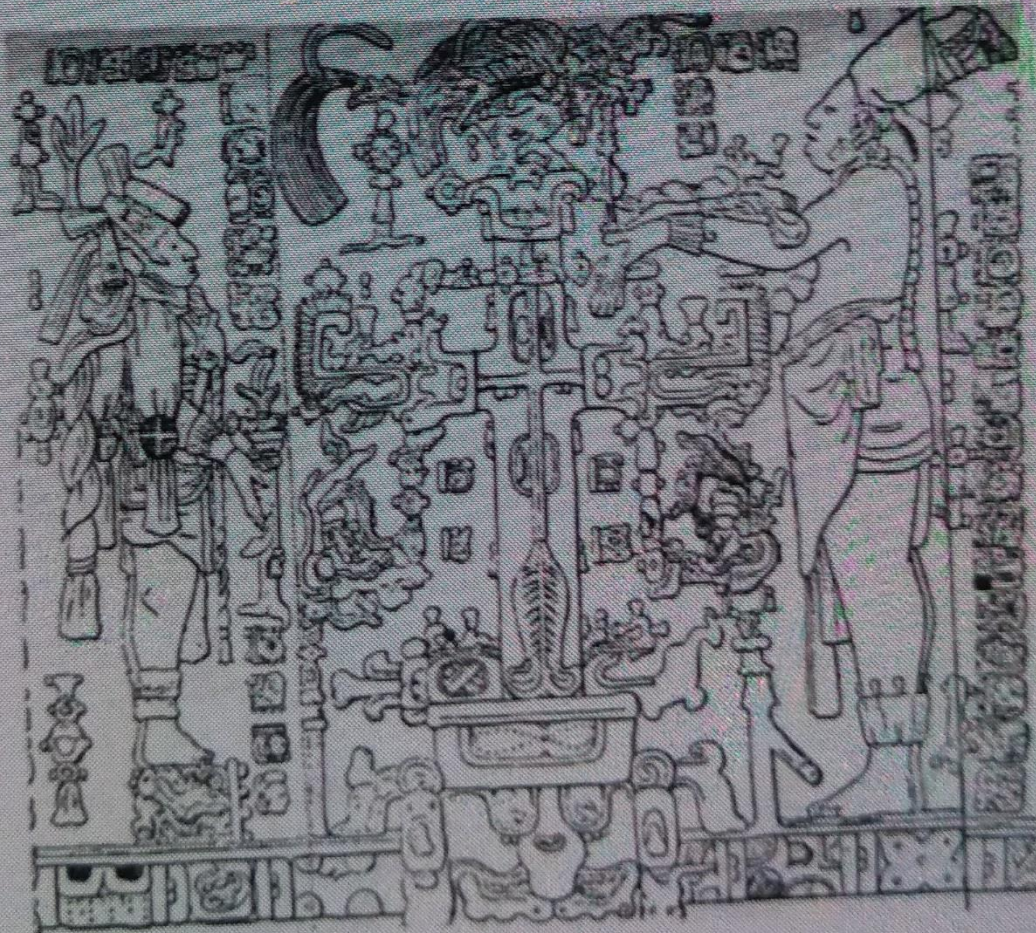


تطبیق کند و جای او با شر بجنگد. بعد گفته میشود که جنگ ازیریس با شر، نسخه ی زمینی جنگ خود رع با آپ اژدهای تاریکی است. برای هورس نیز معادل شر، یک اژدها است؛ آن هم یک اژدهای مادینه که نماد مادر زمین است. همین داستان است که در آن، تحتان تبدیل به یوحنا ی پاتموس، هورس تبدیل به مسیح، و اژدهای مادینه تبدیل به فاحشه ی بابل سوار بر اژدها شده اند. فاحشه ی بابل، مادر هفت پادشاه بابل است که از زنا و می گساری با او قدرتمند شده اند. مسی مینویسد که در قدیم بابل را با خود قبط یا مصر کنونی نیز تطبیق میکردند و در آنجا اژدهای مادینه به موجودی دریایی و نیم اسب آبی-نیم تمساح موسوم به خپتو -یعنی هیولای مادینه- تبدیل شده بود که ممکن است نام خود قبط هم تلفظ دیگری از نام او باشد، چنانکه فاحشه ی یوحنا نیز همانم با شهر بابل است. خپتو مجسم به صورت فلکی دب اکبر (خرس بزرگ) بود و 7 ستاره ی آن همان 7 پادشاه بابلند و معادل با هفت جن جهنمی تحت فرمان نرگال که در زیر زمین یعنی در بطن مادر زمین به سر میبرند. اما جالب اینجاست که چون آنها از جنس مادر زمینند و هورس نیز از مادر زمین برمیخیزد خود نخست فرم اژدها را به خود میگیرد و به تمساح ایزدی موسوم به سوبک تبدیل میشود. او تبدیل به اژدهایی میشود که الهه بر آن سوار است و آن را به طرف مقاصد خود راه میبرد. هورس در هفت تبدیل، به هفت تمساح و یا هفت مار تبدیل میشود تا





"Assyrian Cross and Star." (Lundy)



Mexican cross. (Spence)



این که بالاخره در آخرین تولد خود از ایزیس، به شکل انسان درمی آید و این بار موفق به سرکوب الهه میشود. درواقع ایزیس و خفتو دو فرم مختلف الهه ای واحدند که همان هاتور است. هاتور همزمان همسر و مادر هورس در مقام خدای خورشید است. او در مقام همسر، خورشید را میبلعد و میکشد و صبح بعد در قالب مادر، او را از نو متولد میکند. بدین ترتیب او دو فرم کشنده و زاینده دارد و خدا نیز در جفت شدن با او بسته به دو حالت او، دو حالت صلح آمیز و مرعوب کننده دارد. در حالت اول، خدا مجسم به یک بره است و در حالت دوم مجسم به یک شیر یا مردی نیمه شیر مانند. این حالت دوم، متعلق به پادشاهان است و شاهان نشسته بر تخت را تجسم زمینی خداوند نشان میدهد. جفت مادینه ی ایزد در شخصیت او بسیار مهم است و ازاینرو قهرمان الهی و ازجمله هورس را بارها به صورت یک پسر نشان میدهند تا ظاهری دوجنسه داشته باشد و هر دو شخصیت الهی زنانه و مردانه را در خود داشته

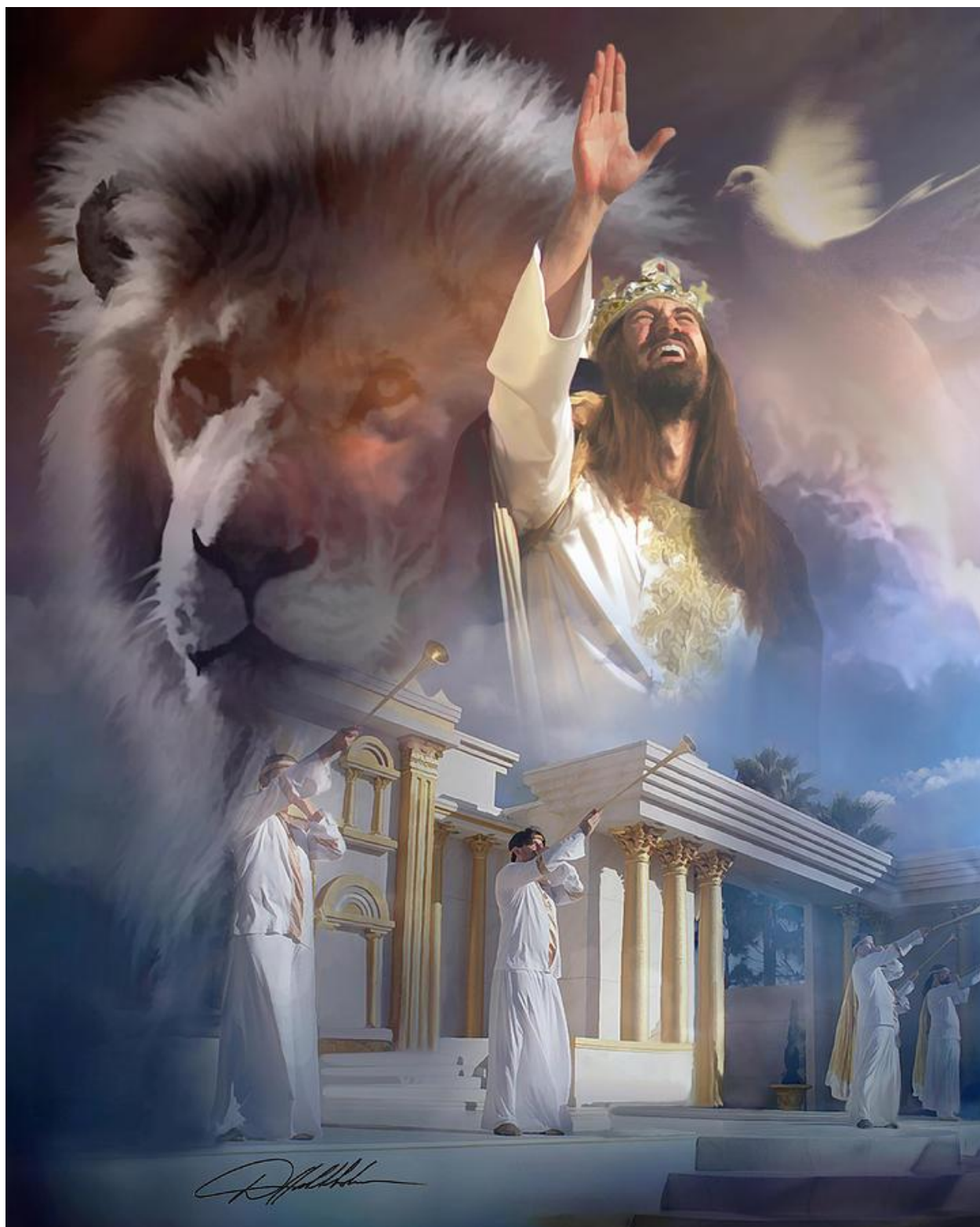
باشد و این در تصویر کردن آپولو، آدونیس، دیونیسوس و اورفه نیز رعایت میشود.:

"Egyptian wisdom in the revelation of john the divine": Gerald massey: hbp.narod.ru

روشن است که هورس در مقام یک انسان تلاشگر در راه رسیدن به الوهیت، هر بار که خصوصیات زمینی و قوانین وحشی طبیعت را اطاعت میکند از جنس قانون طبیعت در تشبیه به مادر-زمین است و به همین دلیل به شکل ازدهای آبی که همان تهاموت است درمی آید و فقط وقتی که از جنبه ی فوق زمینی الهه یعنی ایزیس متولد میشود است که واقعا انسان است و چرخه ی طبیعت را پشت سر گذاشته است. بیشتر ما در جایی بین این دو موقعیت گیر کرده ایم و برای همین به شیر تشبیه میشویم که چیزی بین این دو است. آن زمان هایی که راه غریزه ی خود را میبندیم و به مادر الهی انسان مانند نزدیک میشویم به جوان دوجنسه نزدیک میشویم که تموز در خارج از جهنم است. وقتی به جهنم و موقعیت شیرگون شاهان نزدیک میشویم تبدیل به نرگال خدای دوزخ میشویم که مجسم به شیر است. به نوشته ی ساعد نیوز انگلیسی،







موقعیت دوگانه ی خداوند بین النهرینی بین تموز و نرگال بود که باعث شد تا در ترکیه ی جنوبی، ساندا که شکلی از تموز نزدیک به آدونیس بود به ساندا تبدیل شود که همچون نرگال، مردی شیرگون است. ساندا

همان سندون خدای شیرگون ختی ها و معادل ملقارت فنیقی است که هرکول نسخه ی یونانی او است. هرکول که در بین النهرین گیلگمش نامیده میشود، پهلوانی است که شیری را با دستان خودش میکشد و پوست آن شیر را به تن میکند و خوی شیر می یابد. او در قالب یک قهرمان به جهان زیرین هیوط میکند و در قهرمانی نشان دادن طی این سفر، برابر با مردوخ و نرگال است. هراکلیدها که فرزندان هرکولند بنیانگذاران تمامی پادشاهی های یونانی تلقی میشدند. ازاینرو سلوکوس جانشین یونانی اسکندر در بابل، هرکول و نرگال را با هم تطبیق کرد و سوتر یعنی منجی نامید. جالب این که پسر سلوکوس نیز آنتیوخوس سوتر نامیده میشد. ملقارت فنیقی هویت هرکول سوتر را به خود گرفت و در پالمیرا به صورت یک شاه بر تخت نشسته تصویر شد. همین تصویر در ایران برای شدرفه خدای خورشید به کار رفت.:

"selucids and intercultural politics": old.saednews.com

خسرو ایرانی که خود را خدا مینامید نیز همین خدا در هیبت یک شاه



است و دشمنی او با یهودیت، همان دشمنی دربار اخشوارش (کورش) با یهودیان است که استر یهودی در ازدواج با اخشوارش، آن را خنثی کرد. در "پاراشا کی تیزی"، چوپانی به نام "کی تیزی" کسانی را که استر را بدنام کرده و فاحشه نامیده اند گمراه میخواند و میگوید استر، شخینا یا جنبه ی مادینه ی خدا بود و نمیتوانست فاحشه باشد: «خداوند او را از پلیدی اخشوارش به دور نگه داشت همانطور که ساره [همسر ابراهیم] را از هوس فرعون مصون نگه داشت.» یکی از متون میدراش میگوید که خدا جنی را به شکل استر فرستاد تا اخشوارش با او بیامیزد به خیال این که با استر می آمیزد؛ پس «منی اخشوارش، استر را نجس نکرد.» ولی میدراش دیگری میگوید که استر برای اخشوارش پسری به دنیا آورد که روح یهودی داشت و معبد نوین یهود به کوشش همو بنا نهاده شد.:

"Zohar ki teitzei": sect1: zohwr commentary of the Zohar portion
caleed ki teitzei: yeshshem.com

درواقع این داستان شکل تاریخی شده ی داستان آمیختن زن الهی با قهرمان هیولایی (نرگال شیر یا هورس تمساح) برای تبدیل او به انسان ایدئال است. شاید همه ی ما ایرانی ها ته دلمان و بر اساس ناخودآگاه یونگیمن این را میدانیم؛ چون فکر میکنیم اگر باور داشته باشیم که





اجدادمان شاهانی قدر قدرت و کشورگشا داشتند و این کهن الگو را به کهن الگوی زنی که عین الهگان آزاد است و رئیس ندارد بیامیزیم مملکتمان خودبخود درست میشود و به همین دلیل، دختران بی حجاب را به جنگ شیوخ مسلمانی که جای شاه آریایی را گرفته اند میفرستیم؛ درحالیکه حتی زوهر که این قصه را روایت کرد، آن را به حد قومی-میهنی شدن ساده نکرده و ما به راه عوام یهودی رفته ایم چون این نوع فهمیدن ساده است و شاید تا حالا رواج داشته فقط به خاطر این که کم خطر بوده است. شاید به خاطر همین سادگی به محض این که پرخطر شود متروک شود و جمهوری اسلامی هم در سختگیری تازه نفسش بر حجاب، این را در نظر دارد.

اما چه پیشزمینه ای این سادگی عوامانه را جلوه ای روشنفکرانه میبخشد؟ این هم مجدداً باز میگردد به تصویرسازی ایران و کل خاورمیانه از روی جوامع قزاق های روسیه در زمان به قدرت رسیدن تزارها در آنجا. در سازمان اینان همچون دیگر جوامع، نوشتن امری ضروری بود اگرچه اکثر آنها از این چیزی سر در نمی آوردند. پس آن هنوز در هاله ای از اسطوره پیچیده شده بود. در تشبیه به مسیح که کلمه ی خدا است و

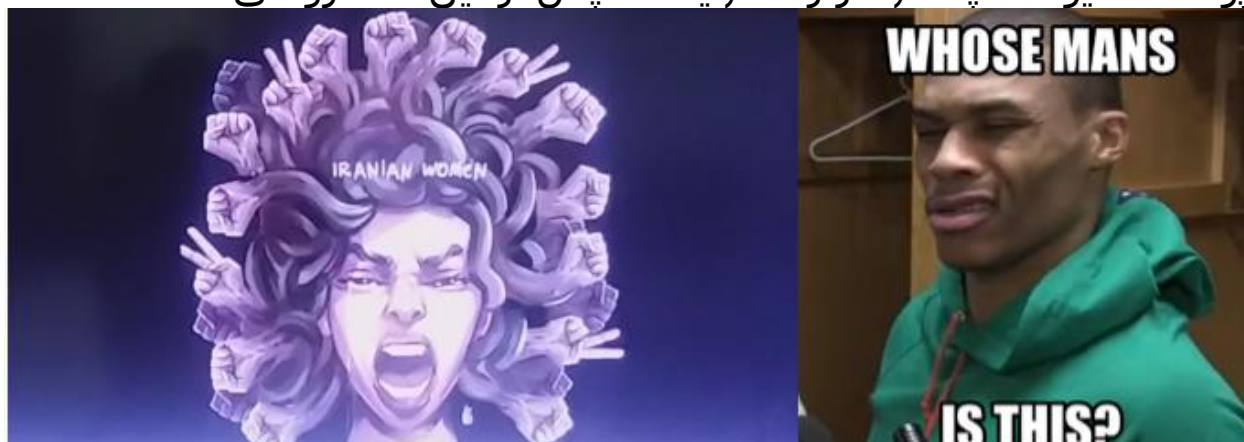




همه چیز جهان را کلمات کتاب خدا و آیات الهی معرفی میکند، ماده‌ی جهان که همچون دوات و دفتر وسیله‌ی نگارش و جای نگارش کلمات بود همان الهی‌ی تپتو بود که بساطش تفتار یا دفتر نامیده میشد و در مقابل زور تاتار یا روسای این نویسندگان قرار میگرفت. "تاتار" یعنی قوم اهل "تات" یا زدن و زور گفتن، و تقریباً قزاق به معنی جنگجو همین مفهوم را میرساند. طبیعتاً همه‌ی ترک‌ها خود را تاتار نمیخواندند و از قضا لغت تات را در مفهوم وحشی بار غیر ترکان میکردند. ولی معروف شدن قوم در غرب به تاتار، فرصت قومی کردن آن و قرار دادنش مقابل اصحاب دفتر را فراهم میکرد. به این ترتیب، تاتار معادل زبان گفتار ترکی، و تفتار معادل زبان نوشتن فارسی شدند که وسیله‌ی سوادآموزی بود. در کریمه که یکی از آخرین پناهگاه‌های تاتارها بود افسانه‌های محلی زمینه‌ی بازتعریف اکثریت مردم شرق یعنی عرب‌ها را که پیشتر "ساراسن" نامیده میشدند داد. چون در آنجا کوهستانی به نام ساراخونسک یعنی محل مجرمانه وجود داشت با این توجیه که در کریمه به عنوان اولین منطقه‌ی مسیحی اروپا نخستین مسیحیان از ترس کفار در آنجا مجرمانه عبادت میکردند. درواقع اگر لغت

saracen

را مثل عرب ها و فارس ها از راست به چپ بخوانیم، لغت "نساراس" به دست می آید که میتواند همان ناصری یا نصاری باشد که مسلمانان برای مسیحی و مسیحیان استفاده میکردند. در غرب آن را نضری یا ناظری میخوانند که شبیه لغات عربی "نذر" و "نذیر" است. مسلمانان خیلی به نذر کردن علاقه مند بودند. از طرفی آنها نذیر بودند یعنی از چیزهایی ترسانده شده بودند که فکر میکردند فقط بر خودشان ممنوع شده و کفار در آنها آزادند. بنابراین آنها درست مثل مسیحیان مورد علاقه ی خدا در تاریخ قرون وسطی تنها کسانی بودند که به خاطر علاقه ی خدا به آنها مجاز به گناه کردن نبودند و همیشه از این علاقه ی خدا به خودشان در رنج بودند و منتظر به مجازات شدن به سبب گناهانشان. بدین ترتیب ساراسن بار مشرب تعصب مسیحی بی عقلانه و تمام زجرهایی را که تحمل کرد و کشته هایی را که داد در کنار آنهایی که در راه تعصب کشت به عنوان کپی آسیایی تاریخ مسیحیت قرون وسطی به دوش گرفت و عرب به عنوان اکثر مردم خاورمیانه مفهوم توده ی عوام بدبخت را به عنوان روح مردم خاورمیانه به خود گرفت و برای خاورمیانه تاریخی مملو از کشتار و جنایت مذهبی ایجاد کرد. پس ترک و فارس وظیفه یافتند به عنوان جنگجویان و دانشمندانی که کلیسای خیالی عرب را ویران میکنند پیشتازان جنگسالاری و دانش تجربی غرب شوند. اما آنها هنوز مسلمان بودند و فقط حق داشتند در حد فرانسیسکن های مسیحی باز کننده ی راه کفر ظاهر شوند. بنابراین تزارهای آلمانی حاکم بر اسلاوها که تاتارها را در روسیه شکست دادند باید به عنوان منجیان تمدن در اینجا مابه ازایی می یافتند. آلمانی ها با رومی سازی آریمانیوس امکان خیزش یافتند و آریمانیوس نامی شبیه به "آرمین" به معنی راسو دارد. این حیوان، پوست خزش تجارت میشد و از اینرو لغت مزبور، مفهوم پوست حیوانات پشم دار را هم یافت. پس آرمین ها گروهی هستند که





www.kargadanpub.com

kargadan.pub

@kargadanpub

نشر کردن

با کرگدن سفر کن ...



انسان ها را که مثل تمام جانوران مو دار از خانواده ی پستاندارانند، به مغز حیوانیش نزدیک کنند. نکته این که اصطلاح آرمین نزدیک به نام قوم

"ارمنی" است که گروه بزرگی از مسیحیان شرق را در بر میگیرند. نکته ی عجیب درباره ی ارمنی ها این است که مردم ارمنستان جزو فقیرترین مردم دنیایند ولی اشرافیتی به نام ارمنی در کشورهای بسیاری دست به لابی گری میزند. آیا این عجیب نیست که در ایران از بدو تاریخ مدرنش اشرافیتی به نام ارمنی بسیار قدرتمند بوده اند؟ شاید عجیب به نظر برسد ولی این در دخالت ایران در فلسطین بر ضد کوچگران اسرائیلی هم نقش مهمی دارد بی این که هیچ ایرانی ای بتواند این نقش را دقیقاً هضم کند چون خطی که اینجا بین ایران و اسرائیل کشیده شده واقعاً خطی ضعیف و بر بنیادی کاملاً تخیلی استوار است.

فورلانگ در کتابش این موضوع را تا حدی روشن میکند آنجا که بیان میکند تطبیق اورشلیم و سرزمین های اطرافش با منطقه ی فلسطین اشغالی کنونی پیش از این که به تایید استعمارگران انگلیسی برسد نتیجه ی موافقت دولت ترک (عثمانی) با کلیسای مسیحی قدس بوده است. این کلیسا منطقه ای را خانه ی کایفاس نام برده شده در انجیل خواند و کوه های صهیون و موریاه را در نزدیکی آن قرار داد. در همین محدوده مستر موندل، فریسی هایی را یافت که آتشی را مقدس میدانستند و معتقد بودند باید جاویدان باشد و تا زمان ظهور مسیح، روشن باشد. فورلانگ، این فریسی ها را فامیل های فارسیان یا پارسیان زرتشتی ساکن در ایران و هند میدانست که آنها هم آتش مقدس داشتند و نمیگذاشتند خاموش شود. تقدس این محل، ناشی از غاری بود که در آن، چیزی شبیه یک جای دست دیده میشد. دست، یکی از نمادهای مذهبی یهودیان است و آن را "ید" میخوانند که مخفف نام یهود یا همان یهوه است. برخی را عقیده بوده که در این غار، یهودا برای یهوه آدم قربانی میکرده است. جای دست را متعلق به "آبشالوم" یا ابو سلام میدانستند. در اینجا سلام معادل رحیم دیگر نام خدا قرار گرفته که در کنار



اب، نام ابراهیم را میسازد. پس ابراهیم در این محل باید به ملکی صدق رسیده و سلام که خدای او است را پذیرفته باشد و سلیمان که نام او هم از ریشه ی سلام است باید در همین حدود امپراطوری اورشلیم (شهر سلام) را بنا کرده باشد. ایفانیوس نوشته است که ملکی صدق پسر هرکول و عشتاروت بود. میدانیم که عشتاروت همان عاشره و عاشره جنبه ی مونث عاشر یا بعل آشور است که همان مردوخ باشد. "بیت صیدا" سرزمین عاشر بود و از قضا از "صیدا" نامی صحبت کرده اند که پدر "قبط" بنیانگذار فرهنگ قبطیان خوانده شده است. حالا میفهمیم



ابراهیم، پسرش را برای خدا قربانی میکند.

History's Vanquished Goddess **ASHERAH**



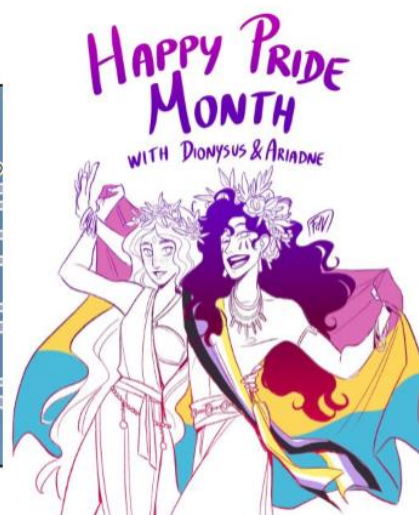
God's Wife: the Goddess Asherah, Wife of Yahweh.
I. Primary Evidence. Archaeological & Historical Aspects of Syro-Palestinian
Pre-Biblical Religious Traditions, Macrocosmically Examined

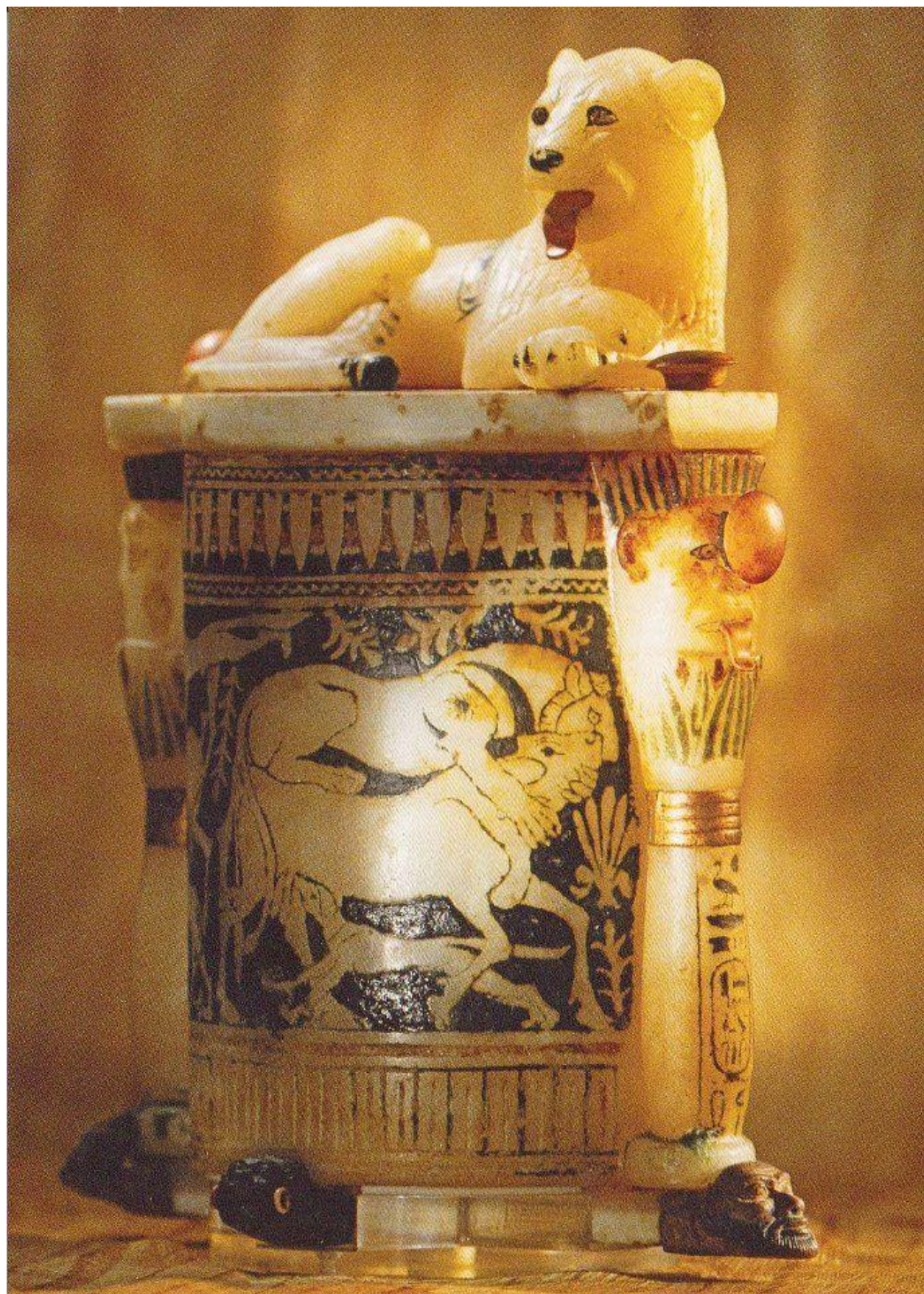
Darlene Kosnik



چه کسانی این محل را مقدس کرده اند. برای قبطیان شمال مصر که مثل یهودی ها خدا را ساکن کوهستان های بلند میدانستند نزدیک ترین کوهستان، کوه های شامات در فلسطین اشغالی بود و جای خدا نیز باید همین محل تعیین میشد. این کوه ها جایگاه ملکوم از نام های چموش یا شمش خدای خورشید است. شاید غار ابسالوم هم مقدس است چون چموش درست مثل همتای رومیش میترا در غار پرستش میشده است. برای ارمنی ها این غار، وقف جیمز مقدس برادر یوحنا انجیل نویس است. به نظر میرسد در اینجا نام جیمز، فرم معوج جامس یا چموش باشد و همزمان و به طرزی دو پهلوی "جامس" هم خوانده شده باشد تا فرمی لاتین از یام یعنی «هستم» لقب یهوه باشد. در غار، سه سنگ قرار دارد که نشاندهنده ی تثلیث مسیحی است. یونانی های حاکم بر منطقه، خدای خورشید را هلیوس مینامیدند. این نام، هم آوا با الیاس پیامبر مادام العمر یهودی است که از نظرها ناپدید شده و در شامات بسیار محترم است. الیاس را برخی مسیح میدانستند. تلفظ سریانی اش ایلیا است که همان "علی" قدیس صوفیان است و از قضا در

زمان مستر موندل، یک مقبره ی علی هم در آنجا وجود داشته است. ایلیا چیز جز تلفظ دیگر اله نیست که خود الله هم هست و بدین ترتیب، یهودی و مسیحی و مسلمان، هر سه دلیل کافی برای تعبیر فلسطین فریسی های آتش پرست به مقدس ترین سرزمین خود روی زمین را داشتند. درواقع آتش پرستی مرتبط با نگرش های آخرالزمانی بود. چون آتش، عنصر جبرئیل یا گابریل (آتش خدا) است که با میکائیل در وقایع آخرالزمانی همکاری ویژه ای دارد. باور به چنین همکاری ای، یک آموزه ی اساسا سامری است. به نظر میرسد زمینه ی اولیه ی پذیرش کل این مجموعه از سوی حکومت عثمانی و سپس مردم آن را جلب شدن تورانی های سامی مشرب به کوئیم یا کوئیان ایجاد کرد که دنباله ی سامریان کوه گریزیم بودند و ادعای میراث بردن کوه موریاه را داشتند. حتی لغت "مهدی" که سامریان برای مسیح استفاده میکردند به عنوان شخصی مجزا از مسیح که همزمان با او ظهور میکند وارد ادبیات بعضی از عثمانی ها شد. سامری ها نیز در کوه موریاه خود، غاری موسوم به "ماکدا" داشتند که برخی آن را زیستگاه پان یا مرد بزآسای شیطانی افسانه های غربی خوانده اند. سامری ها در تاریخ اسلام به سامری که سازنده ی بت گوساله ی مقدس هارون برادر موسی است نسبت داده شده اند. ازاینرو تکه تکه شدن گوساله ی سامری توسط موسی را برخی به قتل دیونیسوس در هیت گاو به دست تیتان ها نسبت داده اند. پلوتارخ در وصف خوردن گوشت گاو در مراسم دیونیسوسی ها میگوید آنها در این کار، به شیرها اقتدا میکنند و نام هارون به معنی شیر است و هارون و موسی هر دو از نسل لاوی هستند که نامش به معنی شیر است. انگار که مرگ گوساله ی سامری، پاک کردن یهود از شرک و







تبدیل مذهب سامری به یهودیت است و میتوان از برداشت های سامری، مذهب موسی را بیرون کشید و اسلام خواند. دراینباره جالب است که موریاه نیز پیش از پرستش یهوه در آنجا، محل عبادت الشدای بود و اعراب متهم بودند که در حمات و شاده، این خدا را میپرستند. ازاینرو در قدس فلسطین، حبرون به عنوان محل ادعایی کوه موریاه ممتازترین مقام را به خود جلب کرد. عقیده بر این بود که یهودی ها به رهبری "عین الیودی" -یعنی چشم یهوه- دراینجا به حکومت غول هایی

از نسل "عربو" ی بعل پرست بودند خاتمه دادند و در آن ساکن شدند .
.:مقبره ی "عین الیودی" در محل تحت عنوان "قبر حبرون" زیارت میشد

Rivers of life: ibid: p601-610

آیا عربو را نمیتوان به عرب معنی کرد و در رقابت با یهودیت در شکست دادن دین عرب، یهودی راستین بودن و نزدیکتر بودن به خدا را اثبات کرد؟ اگر ایرانی بخواهد این کار را بکند باید به راه آرمین حیوان برود و مثل اروپایی، در حد حیوانات غریزه پرست شود. به این میگویند مدرنیته، و ظاهراً تمام حرف های عقلانی و سختی که برای توجیه خدایگونگی آن زده اند چیزی جز یک پشم فاخر نبوده که وقتی به تن پوشنده اش قرار میگیرد به او هیبت حیوانات کشنده را میدهد.



«تعلیم و تعلم عبادتُ است» (امام خمینی (ره))



ساز بزرگداشت مقام معلم اداره آموزش پرورش شهرستان آستانه شریف